

با بوزش

مقاله " دولت ایدئولوژیک نه ، " در دو مورد جا افتادگی دارد که بصورت زیر باید بآن اضافه گردد .

مورد اول : پایان ستون ۱ از صفحه ۱

تجدید نظر روی طرحایمان پرهیز دائمیت . اهمیت اولائی بودن بحث وحدت سه سازمان از نظر من آنجاست که يك موضوع تکنیکی به امر محتوائی و شکل به مضمون تبدیل میشود . بدین معنا که شروایی که میتوانست با توجه به سابقه اختلافات بسادگی بسه گره گاه وحدت تبدیل شود ، در دوره های طولانی

مورد دوم پایان ستون ۲ از صفحه ۲

منخب شوراهای برآمده از انقلاب است یا نمایندگان فقدا شوراهای کارگران و زحمتکشان (سربازان) اگر در فردای انقلاب بفره شوراهای انقلابی را دیو تلوویزیون شورای کارکنان صنعت نفت ، یا شورای برق تهران و دیگر شوراهای غیر کارگری سر برآ ورده از انقلاب خواستار حق انتخاب برای شرکت در دولت شدند که میشوند ، رهبری راه کارگر برایشان چه پاسخی دارد . از آنها میخواهد که برای انقلابی باقی ماندن به لیست فقدا کاندیداها ی راه کارگر رأی بدهند یا هر فرد قابل اعتماد و اعتباری را که خود صلاح میدانند برگزینند . و اگر ایندو هیئت کدام کارگر نبودند چه ؟ آیا فقط " تشخیص صلاحیت " سازمان راه کارگر بمثابه ضابط حکومت کارگری اکتفا میکند ؟

بولتن مباحث مشترک

* خرداد ۱۳۷۲ *

* شماره دوم *

28.6.93

چگونه وحدتی

و

برای چه؟

حیدر

پس از نزدیک به دو سال بحث پیرامون وحدت، حاصل این بحثها به صورت بیانیه مشترک سه سازمان انتشار یافته است. بیانیه ضمن ارائه نکات مورد توافق و اختلاف هیئتهای نمایندگی و کمیتههای مرکزی سه سازمان، نتیجه میگیرد که:

"کمیتههای مرکزی سه سازمان با این ارزیابی که حل اختلاف در سطح مذاکرات کنونی امکانپذیر نیست، بر آن شدند که از طریق سازماندهی مباحثات مشترک اعضای سه سازمان در تمامی سطوح حول مسایل مورد اختلاف مداخله فعال و دموکراتیک سه تشکیلات را برای رفع موانع موجود تأمین نمایند.

بدین منظور بولتنها و اجلاسهای مشترک بحث سازماندهی شده و سرانجام سازمانها بطور مستقل در مورد امر وحدت تصمیمگیری خواهند کرد." (تاکید از ماست).

نخستین انتقادی که بر این نتیجهگیری مطرح می شود، این است که چرا پس از گذشت دو سال و زمانی که بحث مابین هیئتهای نمایندگی و کمیتههای مرکزی با

بقیه در صفحه ۶

کاست قدرت و

بنیادریزم تشکیلاتی

مانع اصلی وحدت

آهنگر

حدودا یکسال و نیم از تلاش نمایندگان سه سازمان "فدایی"، "شورایعالی"، و "راه کارگر" برای وحدت اصولی چپ رادیکال میگذرد. نتیجه نهایی این راهپیمایی طولانی، آنهم در شرایطی که تحولات جهانی چند ماهه، چند روزه و حتی در ظرف چند ساعت اتفاق می افتد، بیان شکست مذاکرات براساس تکرار اختلافات و مسایلی بود که از اول همگان نسبت به آن آگاهی و اطلاع داشتند. قرار گرفتن مجدد در نقطه شروع مذاکرات و اعلام بن بست براساس اختلافاتی که قرار نبود زایل شود، ابهامات و سنوالات جدی را برای فعالین و دست اندرکاران جنبش چپ ایجاد کرد. صرف اینهمه انرژی در شرایطی که کمبود نیرو و انرژی مفید بشدت احساس می شود و در حالیکه همگان خود را برای برگزاری کنکره مشترک آماده می کردند و بیانیه ۲۸ تیرماه ۷۱ نمایندگان سه سازمان نیز آنرا نوید می داد این سوال عمومی را ایجاد کرده است که چرا یکسال و نیم مباحثات طول کشید، چرا زودتر بن بست اعلام نشد، و علت اصلی شکست مذاکرات با وجودی که پیکره های هر سه سازمان وحدت را در کنکره هایشان به

بقیه در صفحه ۴

دولت ایدئولوژیک نه!

پذیرش واقعی حق رای

همگانی

مصطفی مدنی

شرط گذاری وقتی توافق برنامه ای حاصل باشد یک اقدام غیردموکراتیک است

اگر توجه شده باشد بیانیه مشترک روشن نکرده است که تاریخ شروع بحثهای وحدت سه سازمان از چه زمان آغاز گشته و چه مدت به درازا کشیده است. این سکوت از جانب هیئتهای نمایندگی آگاهانه و از این جهت صورت گرفته است که امکان انتشار یک بیانیه مشترک از دست نرود. غیر از اینهم نمی توانست باشد والا شروط معنا پیدا نمی کرد.

وقتی بدانیم مباحثات وحدت سالها به طول انجامیده؛ سوال می کنیم پس چرا جنگ آخر را اول نکرده ایم؟ اینهمه مدت روی چه مسایلی بحث کرده ایم. مگر از نظرات یکدیگر پیرامون ماهیت طبقاتی دولت آلترناتیو بی خبر بوده ایم؟ ...

توجه به این مسئله نیز از این جنبه حایز اهمیت نیست که بگوئیم، چه کسانی برای حصول به وحدت چه پیشنهادهایی داشته اند و چرا آنها را پس گرفته اند. هیچکس را نمی توان و نباید از تجدید نظر روی

بقیه در صفحه ۲

پاسخ مسئولین بولتن

رفیق آهنگر عزیز!

بدون پاسخ به داوری شما، یادآوری می کنیم که ضوابط بولتن مشترک توسط هیئت های نمایندگی سه سازمان تعیین شده است و ما با احترام به این تصمیم جمعی و مشترک، از قبول پیشنهاد شما معذوریم، و البته نامه شما را درج می کنیم.

مسئولین بولتن

فلسفه وحدت چیست؟

برهان

صفحه ۱۱

واعظ غیر متعظ

رسول

صفحه ۸

اعتراض به مصوبه نمایندگان سه سازمان در راه

با بولتن مشترک

رفقای عزیز! مطابق با شیوه مذاکرات تاکنون شما برای وحدت سه سازمان، تصمیم جدی شما برای تعیین درج دو مقاله از هر سازمان در بولتن، نشان از آن دارد که اولاً شما حاضر نیستید برای وحدت سرمایه گذاری کافی کنید. ثانیاً، از فعال شدن وسیعتر اعضا و کادرها هراسناکید. ثالثاً، گویا فکرمی کنید راه کارگری، راه کارگری است و فدائی، فدائی و همگرائی و واگرائی این مجموعه را در یک کلیت واحد نمی فهمید و قبول ندارید و ...

بنابراین توصیه می کنم از اولین شماره بولتن به درج همه مقالات بدون در نظر گرفتن تعداد آنها و بدون در نظر گرفتن وابستگی صوری فرقه ای آن مبادرت نمائید. در غیر این صورت این نوشته اعتراضی را بمثابه ادامه نوشته ام جهت اطلاع عموم از تملیقات وحدت آلبانه مان و دخالت فعال اعضا در حیات واقعی سازمانها یمان درج نمائید.

با تقدیم احترام

آهنگر

۱۹ فروردین ۱۳۷۲

بقیه از صفحه ۱ **دولت ایدئولوژیک نه....**

اروپایی است تا مبتنی بر ساختار طبقاتی جوامع شرق. در جوامع صنعتی پیشرفته به واقع هم مابین شرایط زندگی کارگران صنعتی و فروشنندگان کار فکری چندان تمایز چشمگیری نیست. در حالیکه شرایط زندگی و موقعیت اجتماعی مابین یک کارگر صنعتی ساده و یک مهندس یا دکتر را جوامع عقب مانده دنیایی از هم فاصله انداخته است.

اشکال ندیدن این فاصله چشم بستن بر موقعیت متفاوت اجتماعی و خصوصیات طبقاتی و نادیده انگاشتن مطالبات و درخواستهای مختلف است. با این تعریف کارگر فقط به لقب افتخارآمیزی تبدیل می شود که برای ورود به جرگه طرفداران سوسیالیسم باید به یقه پیراهن الصاق کرد. با این تفکر به اعتبار اینکه معلم است و آزادیخواه بخشهای وسیعی از مهندسين، دکتراها، اساتید دانشگاهها و غیره به اعتبار اینکه دموکرات هستند و آزادیخواه، نیروی محرکه انقلاب به حساب نمی آیند، بلکه به این اعتبار اهمیت می یابند که پیشاپیش به نام کارگران تعسید داده شده باشند. تجربه انقلاب خود ما بخوبی نشان داد که کارگران فقط به صرف اینکه کارگر هستند، مادام که آگاهی طبقاتی پیدا نکرده اند، الزاما آزادیخواه، مترقی و طرفدار سوسیالیسم نیستند.

البته این نظریه که فروشنندگان نیروی فکری جامعه جزء طبقه کارگر به حساب می آیند قابل تحسین است به شرطی که مسئله را ساده نکنیم و به درک ظاهری و کارکردگی نوع پیکاری نرسیم. فکر نکنیم که اشکال چپ ایران تاکنون این بود که کارگری نبود و حالا که ما آنرا به این صفت آراستیم راه ترقی هوار شده است. باید به محتوای این تعریف نظر داشت. اینکه بفهمیم بخشهای وسیعی از اقشار متوسط جامعه، مجسوع روشنفکرانی که جز نیروی فکر چیزی برای فروش ندارند در زیر فشار ابدی سرمایه به طبقه کارگر پیوند می خورند، در دموکراسی به اندازه خود طبقه کارگر ذینفع اند و در مبارزه برای دموکراسی و استقرار یک نظام عدالت اجتماعی پشتیبان و متحد آن هستند. رهبری راه کارگر اگر به این مضمون نظر داشته باشد، شرط نمی گذارد که دیگران تعاریف او را مطابق التعل بالنعل بپذیرند.

مشخصه های دولت ایدئولوژیک

توافقنامه مشترک سه سازمان هر نوع دولت ایدئولوژیک را نفی کرده است. طبیعتا هم دولتی که منتخب همه مردم باشد، حکومتی که با رای آزادانه و بلاواسطه مردم شکل بگیرد نمی تواند به سادگی به یک دولت ایدئولوژیک مبدل شود. مگر اینکه یک نیروی معین ایدئولوژیک در توازن قوای سیاسی تسلط پیدا کند و با زور و ضرب، ایدئولوژی خود را چه اسلامی و چه کمونیستی، چه به نام مستضعفان و چه به اسم طبقه کارگر بر جامعه تحمیل کند و یک

◀ ◀

کره کاه وحدت تبدیل شود، در دوره های طولانی و با توجه به توافق روی مسایل برنامه ای به یک اقدام غیردموکراتیک تبدیل می شود. چرا؟ خیلی ساده. احزاب و سازمانهایی که با هم قرابتی ندارند به فکر وحدت با هم نمی افتند. همگون ترها اختلافات اساسی را روشن می کنند و روند وحدت را به نتیجه مبارزه ایدئولوژیک می سپارند. کاری که خود ما بارفقای راه کارگر در دوره های قبل شروع کرده بودیم. ولی زمانی که با علم به اختلافات این نتیجه به دست می آید که می شود کار مشترکی را آغاز کرد؛ وقتی در کنکره با توجه به همان اختلافات از وحدت مشخص و ضرب الاجل حرف می زنیم و از همه مهتر وقتی یک توافقنامه مشترک را امضاء می کنیم؛ شروط گذاشتن به یک اقدام کاملاً غیردموکراتیک تبدیل می شود. وقتی بحثهای وحدت زمان طولانی انرژی و توان ما را به خویش اختصاص می دهد، آری این مرور زمان خود بیان حقیقتی است. زمان ضرورتی باید به حساب بیاید. این طولانی شدن بازتاب اشتراکات نظری فراوانی است که نه اجمالا مابین سازمانها با حصارهای معین سازمانی، بلکه بین افراد و نیروهای این و آن سازمان پیوند ایجاد کرده است. این میان کسی که شرط می گذارد و اصرار دارد که مسایل نظری را به صورت بلوکه و با اهرمهای سازمانی حل و فصل کند، به حفظ حفاظ سازمانی نظر دارد و از آراء آزاد افراد می ترسد. این شرط گذاری قبل از هرچیز با غل و زنجیر سازمانی راه را برای گسترش هم نظریهای اعضا، سازمانها می بندند و مانع وسعت یابی و رشد اشتراکات نظری مابین نیروهای فکری نزدیک به هم در درون سازمانها می شود. به این لحاظ اقدامی کاملاً غیردموکراتیک است.

بگذار کنکره مشترک با حداقل همین توافقنامه برقرار شود. بگذار گروههای فکری متفاوت، خارج از حصارهای سازمانی موجود، در تشکیلات وسیعتری کرد بیابند، خود را منسجم تر کنند و با تحلیلها و ارزیابیهای متفاوت قدرتمندتر از پیش پا به میدان بگذارند. بگذار حزب را فراکسیونهای نظری مختلف به آئینه نظرات خود تبدیل کنند. کارگران و توده های مردم اگر واقعا اعتقادی به آنها هست قطعا در این مصاف چیزی از دست نمی دهند، بعکس وسعت نظر و آگاهی بیشتری برای ابراز آراء آزاد خود حفظ می کنند.

طبقه کارگر یک لقب ساده یا واقعیت؟

رهبری راه کارگر اگر از حکومت کارگری به معنای اخص و مبتنی بر تعاریف رایج از طبقه کارگر، بمثابه آلترناتیو جمهوری اسلا می صحبت می کرد، می توانستیم بگوئیم راه کارگر هنوز نقش طبقات پانین یعنی میلیونها توده مردمی که شرایط زندگی شان خرده بورژوازی است و همراه کارگران نیروی محرکه و فعال هر انقلاب دموکراتیک را تشکیل می دهند، نادیده می انکارد. اما با تعریف جدید راه کارگر از کارگران ابهامات بیشتر می شود. چرا که علاوه بر اقشار وسیعی از کسانی که زندگی شان در وضعیت خرده بورژوازی است، بسیاری از اقشار مرفه که با حقوقهای بالا به استخدام سرمایه در آمده اند و نیروی فکرشان را می فروشند به عنوان طبقه کارگر لقب می گیرند.

آنچه در قطعنامه آخرین پلنوم کمیته مرکزی راه کارگر منعکس است، تاکنون معلمان کشور به عنوان کارگران نام گرفته اند. تا بعد چه رده های اجتماعی و شغلی به این مجموعه اضافه شوند، چیزی را در ذهن فلان رفیق عضو راه کارگر که به فرض در داخل کشور، در جلسه معلمان نشسته و به آنها باید بگوئید شما کارگران وظیفه سنگینی برعهده دارید، تغییر نمی دهد. چون این یک تعریف بیشتر

تصحیح وپوزش

در ستون اول صفحه سوم از نخستین قسمت «دولت ایدئولوژیک نه!.....» یک سطر جا افتاده است. ضمن پوزش بخاطر این اشتباه خواهشمندیم عبارت را به شکل زیر تصحیح نمایند:

نه! اینکار میسر نبود. چنین خط بزرگی فقط باعث خنده خود کارگران و زحمتکشان می شد. چون هیچ آدم منطقی نمی تواند وضع امروز ایران را در ذهن مجسم کند و در برنامه تعیین حکومت جایگزین جمهوری اسلامی از حکومت کارگری حرف بزند.

یا باید به روش اورتگا عمل کرد و تسلیم رأی مردم شد و پیروزی آنی را فدای آگاهی ذهنی آتی کرد. یا بشیوه دولت الجزایر سر ارتجاع اسلامی را که از صندوق آراء همین مردم سر بیرون آورده بود به سنگ کوبید یا باید به رأی مردم پایبند بود و حق رأی همگانی را با همه عواقبش و بیثباتی نخستین شرط لازم برای دموکراسی پذیرا شد و یا به قیام مآبی روی آورد و به جای مردم و بنمایندگی از سوی آنان برای زندگی و حیات اجتماعی‌شان تصمیم گرفت.

شکست آنچنانی اردوگاه سوسیالیستی و بروز عقب افتاده‌ترین مطالبات دموکراتیک مردم این کشورها ثابت کرد که، کلید بهشت را هم نمی‌توان و نباید به زور تقدیم مردم کرد. این شکست همچنین اثبات کرد که بدون دخالت مستقیم همه مردم در امر حکومت، بدون حق آزادانه انتخاب و عزل مردمی از طریق انتخابات و بدون اینکه طبقه کارگر در رشد مبارزات دانشی خویش به گردانی متحد و آگاه، برای نه فقط دفاع از منافع خود، که دفاع از مصالح و منافع کل جامعه تبدیل شده‌باشد، هر نام و واژه ادعایی به اسم طبقه کارگر و حکومت کارگری، فقط به مستمسکی برای تبدیل حزب به حکومت و استقرار یک دولت ایدئولوژیک مبدل خواهد شد.

رفقای رهبری راه کارگر در یکجا خود را به حق رأی همگانی، آزادی بیقید و شرط سیاسی و حکومت منتخب همه مردم مقید می‌دانند و به حق در اصرار بر این اصول از ما جلوترند ولی در جای دیگر با شرط دولت کارگری آنرا نقض می‌کنند. نتیجه این دوگانگی فقط این نیست که هر تصمیمی را عقیم می‌گذارد. حاصل این تناقض رهبری راه کارگر رانها مجبور نمی‌کنند که در کنکره اصل دولت کارگری را شرط ضرور و الزامی وحدت حزب قلمداد کنند و در خارج از کنکره فقط از پایبندی به سرنگونی جمهوری اسلامی و دموکراسی برای تشکیل حزب حرف بزنند و هر بار باز به روی این تصمیمات چرخش کند. نهایت این تضاد فقط به این ختم نمی‌شود که کمیته مرکزی راه کارگر در توافق نامه سه سازمان از حکومت مردم دفاع کند و در تبصره ضمیمه‌ای حکومت کارگری را به میان بکشد، برآیند این دوگانگی راه را برای پیوستن به صف مدافعان دولت ایدئولوژیک هموار می‌کند. در بستر این تناقض فقط شکل حکومتی شاخص می‌شود که در آن خصلت کارگری دولت فقط یک عبارت، یک لقب، یک معناست. یک تعریف است که متناسب با حکم مرجع و منطبق با منافع و آمال گروه ظاهر اصول پیدا می‌کند. نتیجه واقعی این تناقض شکل گرفتن یک وجه تمایز فرقه‌ای است، نه اعتقاد به حکومت واقعی طبقه‌ای که به اتکاء اکثریت جامعه می‌رود تا نظام مزدوری را براندازد و دموکراسی و سوسیالیسم را استقرار بخشد.

واقعیت آن است که نه مخالفت ارتدکسهای چپ ما با حق رأی همگانی و آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی نتیجه بلاهت ایدئولوژیکهای آنهاست و نه پشتیبانی از پروستریکا و مدافعه از آزادی و دموکراسی مصون از خطراتی است که بر سوسیالیزم گذشت. راه استقرار دولتهای ایدئولوژیک تاریخا و در عمل روشن گشته‌است. مدافعان واقعی آزادی‌های سیاسی و حق رأی همگانی نیز در مضاف با سرمایه جهانی که همچنان بر روح و جسم جوامع سایه انداخته‌است، فعلا بازنده مانده‌اند. مهم این است که بیاییم طریق اعتلای جامعه از کدام مسیر و به چه شیوه هموار می‌شود. پایبندی به دموکراسی یا دور زدن رأی آزادانه مردم؟ برآستی در کوران این دوگانگی چگونه می‌شود دولتی را مستقر کرد که هم منتخب همه مردم باشد و هم دولت فقط کارگران؟ این دولت متکی بر ارکانهای مردمی است. منتخب شوراها برآمده از انقلاب است یا

بقیه در صفحه ۱۰

حکومت ایدئولوژیک را که مشخصه بارز آن بوروکراتیسم و غیردموکراتیک بودن آن است بالای سر مردم و بر فراز آراء آنان بنشانند. تردیدی نیست که سوسیالیسم را فقط قدرت سیاسی آن طبقه اجتماعی می‌تواند استقرار بخشد که مخالف هرگونه استثمار طبقاتی و امحاء آزادیهای اجتماعی است. یعنی طبقه کارگر. اما مادام که این طبقه با رأی آزادانه همه مردم استیلا پیدا نکند. یعنی مادام که سوسیالیسم به مسئله جامعه تبدیل نشود، هرگونه تلاش برای به کرسی نشاندن حکومتی به اسم حکومت طبقه کارگر مستلزم ایجاد یک حکومت ایدئولوژیک یا حکومت حزبی و سرمنشاء بوروکراتیسم است. حکومتی که نه بلاواسطه و با آراء آزادانه و مستقیم همه مردم، بلکه فقط با واسطه احزاب و انتخاب غیرمستقیم سازمانهای مافوق و ولی مردم می‌تواند شکل بگیرد.

تصادفی نیست که در زمان کوتاهی پس از انقلاب کبیر اکبر مجلس مؤسسان منحل اعلام می‌شود و حزب بلشویک بجای دولت قطعنامه صادر می‌کند که:

"به کمیته مرکزی اختیار تام داده شود تا در هر زمان که لازم بداند همه معاهده‌های صلح را با دولتهای امپریالیستی و دولتهای بورژوازی نقض کند و به آنها اعلان جنگ بدهد." قطعنامه کنکره هفتم حزب بلشویک درباره جنگ و صلح، ۸ مارس ۱۹۱۸.

و یا اتفاقی نیست که در کنکره هشتم همین حزب صریحا اعلام می‌کرد که:

"حزب کمونیست روسیه بعنوان حزبی که در قدرت است و تمامی دستگاههای دولتی را در دست دارد (اساسنامه مصوب همین کنکره) روشن می‌سازد که محرومیت از حقوق سیاسی و هرگونه تهدید آزادی معیارهای موقتی است که برای باطل کردن کوششهای استشارکران در بازپس گرفتن و یا باز ساختن امتیازاتشان ضروری است. بانابودی امکان عینی بهره‌کشی انسان از انسان دیگری لزوم چنین معیارهائی نیز بتدریج از میان خواهد رفت." برنامه مصوب کنکره هشتم ۲۲ مارس ۱۹۱۹.

این معیار موقتی در شوروی که خصلت عمومی آن نادیده انگاشتن حق رأی همگانی و عدم اعتقاد به آراء آزادانه همه مردم بود آنقدر به درازا کشید و شاخ بوروکراتیسم دولتی که همپای رویش آن تولد یافته بود آنقدر بزرگ و بزرگتر شد که خود راه را برای رجعت به پست‌ترین و زشت‌ترین نوع بهره‌کشی انسان از انسانی دیگر آماده کرد. در هرج و مرج بعد از سقوط این بوروکراسی وقتی ملت‌های جوامع سوسیالیست برای فقط حقوق ملی بجان هم افتادند، خیلی ساده معلوم شد که آنهاهم القاب و توصیف در پهنه اقتدار یک دولت ایدئولوژیک فقط می‌توانسته است شعار باشد. تمامی سازمانها و احزاب کمونیست سایر نقاط جهان نیز که راهجونی خود را بویژه در رابطه با مسئله قدرت از این نوع ساخت الگو گرفتند به نمونه‌های ریز و درشت دستگاههای بوروکراتیکی مبدل شدند که در ستیز درونی خویش به آخر خط رسیدند.

آنچه از این تجربه کرانهها سر برآورد اعتقاد راسخ و واقعی به اصل حق رأی همگانی، آزادی بیقید و شرط سیاسی و اعتقاد راستین به انتخاب آزادانه همه مردم است. هیچ راه وسطی وجود ندارد. یک حزب سیاسی جدی و وظیفه‌مند نمی‌تواند هم به روش اول و هم به اعتقاد دوم، تواما نظر داشته باشد. نمی‌شود هم از حکومت منتخب همه مردم دفاع کرد و هم شرط دولت کارگری را پیش گذاشت. نمی‌توان هم طرفدار حق رأی همگانی، نفی دولت ایدئولوژیک و خود حکومتی مردم بود و هم آنها را مجبور کرد که فقط به حزب تو و تعاریف حزب تو رأی بدهند.

کاست قدرت و بناپارتیزم.....

تنوع لاجرم چند پارچگی را معنی می‌داد. بنابراین نتیجه دور اول مذاکرات شکست و بن‌بست بود.

دوره دوم: از اواخر زمستان ۷۰ که که بن‌بست مذاکرات سه جریان قطعی شده بود، طرحی در نظر رفقای هیئت نمایندگی ما به وجود آمد که به صورت نطفه‌ای در مباحثات کنکره و بویژه در جریان کنکره سازمان ما به آن اشاره می‌شد. این طرح با دوری جستن از استفاده از اصطلاحات و فرمولبندیهای رایج، تلاش می‌کرد برای فرمولهای مطروحه نتایج برنامه‌ای- کاربردی اختیار نماید. فی‌المثل بجای استفاده از دولت نوع کمون، بگوید که این دولت چیست و چه وظایفی را به عهده دارد. شکستن ماشین دولتی به معنای اجرای چه وظایفی است و قس علیهذا... نتیجه امر فوق‌العاده بود. بجای صرف انرژی فراوان و چندین جلسه که در دوره اول سازمانها شاهد آن بودند، در طی مذاکراتی که در یک جلسه در تیرماه برگزار شد هیئتهای نمایندگی طی اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۸ تیرماه ۷۱ توافق خود را بر مبنای چهارچوبی که استراتژی برنامه‌ای و سیاسی مشترک را تعریف می‌کرد اعلام کردند. در این اطلاعیه چنین آمده است:

"در نشستهای هیئتهای نمایندگی سازمان فدایی، راه کارگر و شورایعالی مباحثات وحدت پیگیری شد. از آنجا که روشن شد در اصطلاحات مربوط به فرمولبندی مبانی برنامه‌ای اختلاف وجود دارد تصمیم گرفته شد مضامین اصلی برنامه و استراتژی سیاسی برای حصول چهارچوبهای ضروری وحدت در دستور بحث قرار گیرد. پس از بحث و تبادل، نقاط اشتراك زیر در عرصه برنامه و استراتژی سیاسی جمعبندی شد. این توافق نظر هیئتهای نمایندگی سه سازمان است که باید برای بررسی و اظهار نظر کمیته مرکزی سازمانهای سه گانه ارائه شود. اعتقاد بر آن است که در چهارچوب این وحدتها در عرصه مبانی اصلی برنامه و استراتژی سیاسی، اختلافات ایدئولوژیک و تنورینگ سه سازمان می‌تواند در چهارچوب یک تشکل حزبی واحد همزیستی نماید. هیئتهای نمایندگی فدایی، شورایعالی، راه کارگر، با توافقنامه فوق تدارک اجرایی برای برقراری کنکره مشترک در دستور قرار گرفت. اما دوره دوم را تنها با موفقیت و هماهنگی ناشی از وحدت نمی‌توان توضیح داد. در درون سازمان ما در این دوره غلیان شدیدی در گرفت. جریان از این قرار بود که در جناح چپ طرفداران برنامه اکثریت تمایلاتی برنامه‌ای، تنورینگ و سیاسی به سمت اقلیت سازمان ما در قبل وجود داشت. این امر را می‌توان در مباحثات تنورینگ رفیق "مهران" بخوبی مشاهده کرد. این تمایلات در یکساله بعد از کنکره تشدید شد. موضعگیری صریح، روشن و رادیکال جناح چپ طرفداران اکثریت در ارتباط با "انقلاب اوت" روسیه التهاب و مخالفتهایی را در جناح راست اکثریت سازمان ایجاد کرد. اما انقلاب اوت روسیه به تمایلات این بخش سرعت بیشتری داد. مقالات تنورینگ رفیق سارا محمود* که با برنامه‌ای نظیر اقلیت، اقلیت را می‌گوید و جمع‌بندیهای او از انقلاب نیکاراکونه - مدل نمونه‌ای اقلیت برای انقلاب آتی ایران - درج ترجمه‌ها و مقالاتی در نشریه که تجارب و دیدگاههای جنبش رادیکال چپ در سطح جهان و بویژه آمریکای لاتین را نشان می‌داد که به مواضع اقلیت سازمان نزدیکی نشان می‌داد.

مقاله رفیق شالکونی درباره جهان معاصر و طرحهای وحدت او برای جنبش چپ و بویژه توافقات هیئتهای نمایندگی سه سازمان، مجموعاً نارضایتی کرایش تخیلی - محافظه‌کارانه طرفداران برنامه اکثریت را موجب شد. بنابراین دوره دوم در ظاهر آرام توافقات نمایندگی سه جریان و غلیان و آشوب در میان طرفداران اکثریت به پایان می‌رسد.

دوره سوم: این دوره نمایانگر اوج بحران در میان طرفداران برنامه اکثریت است. شکافها به کاست اصلی رهبری اکثریت سرایت می‌کند و به پایین تسری می‌یابد. رهبری سازمان ما دستپاچه می‌شود و راه حلی را برای کاهش بحران و سوار شدن بر آن تدارک می‌بیند. نمایندکان سه

تصویب رساندند چه بود و مسبب آن چه کسانی هستند. متأسفانه بیانیۀ علنی سه سازمان به دلیلی خصلت غیر تشریحی‌اش چیزی جدید به خواننده کنجکاو ارائه نمی‌کند. جز آن که مجدداً سنوالمهای قدیمی را به ذهن متبادر نماید. بنابراین برای آنکه نقبی به واقعیت بزنیم، لازم است حتی اگر شده کوتاه و مختصر به یکسال و نیم گذشته برگردیم و نقاط عطف آنرا برشماریم. زیرا دلایل اصلی و مسببین اصلی را تنها در جریان پروسه مذاکرات نمایندکان و ارگانهای رهبری سه سازمان می‌توان به خوبی شناخت.

اگر بخواهیم از مسایل جزئی و حتی دوره‌های فرعی صرفنظر کنیم، یکسال و نیم گذشته را براساس تغییرات کیفی حادث در آن می‌توان به سه دوره تقسیم‌بندی کرد. دوره اول از پانیز ۷۰ الی زمستان ۷۰. دوره دوم از بهار ۷۱ الی تابستان ۷۱ و دوره سوم از پانیز ۷۱ الی زمستان ۷۱.

دوره اول: در این دوره رهبری سازمان ما با ارائه مبانی برنامه‌ای سازمان ما- که حاوی فرمولبندیهای سازش گرایشات سازمانی، با آزادی تفسیر از آن بود- به دو سازمان دیگر خواهان وحدت سه سازمان گردید. این امر متعاقب قطعنامه‌ای بود که نمایندکان کنکره سازمان ما به تصویب رسانده بودند. اما روشن بود که فرمولبندیهای مورد توافق در کنکره ما مورد توافق دو سازمان دیگر نیست. چه این فرمولبندیها بطور واقعی اکثریت و اقلیت سازمان ما را نیز نمایندگی نمی‌کرد. فی‌المثل شکستن ماشین دولتی بورژوازی که یک خواست فوری اکثریت بود به هویت ما منتقل شده بود و دولت اکثریت استثمر شونده بدون ذکر خالصی یا ناخالصی و ترکیب آن - که به هرحال جای تفسیر را محدودتر می‌کرد- و اقلیت ترجیح می‌داد در هویت ما باشد به اقدامات فوری تبدیل شد. فرمولبندی مبانی برنامه‌ای نارسا، ناروشن، مبهم و قابل تفسیر بود و در واقع سازشی بود فی مابین گرایشات گوناگون برای جلوگیری از انشعاب غیرواقعی. و البته این امری بسیار درست و بجا بود. چه بسیاری از اختلافاتی که اصولی پنداشته می‌شد، در واقع وجود خارجی نداشت و صرفاً بازی با کلماتی بود که معانی و مواد برنامه‌ای یکسانی برای آن تعبیه شده بود. به عنوان مثال وقتی که بن‌بست در امر فعالیت مشترک گرایشات سازمانی در کنکره به وجود آمد ما در بعضی از موارد از جمله شکستن ماشین دولتی بورژوازی خواستیم که رفقای اکثریت زبان ایدئولوژیک و اصطلاحی را حذف و بجای آن بگویند که برای این امر چه می‌خواهند بکنند. نتیجه روشن بود مواد اجرایی و برنامه‌ای آنها برای این امر تفاوتی با مواد اجرایی برنامه اقلیت که اقداماتی دموکراتیک را مد نظر داشت و از آن شکستن ماشین دولتی بورژوازی را نتیجه نمی‌گرفت، نداشت. بنابراین اگر فرمولبندی مبانی برنامه‌ای، اکثریت و اقلیت سازمان ما را به صرف ذکر آن فرمولها بطور واقعی نمایندگی نمی‌کرد این امر برای سازمانهای فدایی و شورایعالی دوصد چندان معتبر بود. نتیجه مذاکرات دور اول روشن بود، تلاش دو قطب افراطی نمایندگی- سازمان فدایی و راه کارگر- این بود که اصطلاحات سازمانی خود را به دیگری تحمیل نماید. نتیجه روشن بود، کسی حاضر نبود از فرمولبندیهای "عزیزش" کوتاه بیاید. البته برای بسیاری و از جمله نمایندکان سه جریان به خوبی روشن بود که بسیاری از فرمولها و اصطلاحات سازمانی که ظاهراً حول آن اختلاف وجود داشت، کاربرد برنامه‌ای - اجرایی یکسانی داشت. در واقع در دور اول منطق حاکم بر مذاکرات نمایندکان، منطق تاکنونی حاکم بر چپ انقلابی بود، که بر اساس آن وحدت به معنای کوتاه آمدن از مواضع و پرنسیپهای سیاسی و پذیرش یا تحمیل نظرات به خود یا به جریان مقابل است. وحدت به مثابه تنوع در یکانگی قلمداد نمی‌شود و

دستگاه استالینی حکومت برای ساختمان سوسیالیسم در یک کشور که به نوع ویژه‌ای از شیوه تولید بورژوازی - دولتی منجر شد. اما جنایات میلیونی استالین کجا و سرکوب و اختناق توده‌ای حکومت کاسترو کجا! استالین و کاسترو هرچند از یک دستگاه حکومتی اقلیت برای سرکوب توده‌ای سود جستند، اما دو چهره متفاوت و کوناگون را نشان می‌دهند. اینجا تفاوت طبقاتی، سیاسی و... را نمی‌توان معیارهای اساسی قلمداد کرد. علاوه بر مجموعه تأثیرات اجتماعی انقلاب کوبا، باید به خصایل شخصی و روانشناختی - اجتماعی این دو فرد نیز دقیق شد. مجموعه فشارهایی که در کودکی، جوانی، در خانواده، در مدرسه، اجتماع، زندگی، عشق، زیر سلطه بودن سیاسی و اجتماعی و... به فرد منتقل می‌شود و در کاراکتر او تأثیر می‌گذارد و می‌تواند به این یا آن هنجار اجتماعی مثبت یا منفی منجر شود. همین امر در ساختار سیاسی سازمانهای ایرانی نیز با شدت و ضعف عمل می‌نماید.

همانگونه که روند مباحثات سه جریان نشان می‌دهد، کاست رهبری اکثریت سازمان ما دامن در تلاش آن است که به شیوه بناپارتی با نوسان بین گرایش تخیلی - محافظه‌کارانه راست سازمان و دموکراتیسم کارگری - زحمتکش چپ سازمان موقعیت خود را به مثابه رهبری اصلی سازمان حفظ کند. تنوری قدرت و نقش تعیین کننده آن که یکی از پایه‌های فکری دستگاه نظری سوسیالیسم تخیلی است، در رهبری ما کارکرد مهمی دارد. مجموعه تحولات سازمان ما، بویژه در چند ساله اخیر هشی نشن از این گرایش تحکیم قدرت کاست حکومتی در سازمان ما دارد. من شدیداً با این نظر که رهبری اکثریت سازمان را **جاهل سیاسی** قلمداد می‌کند مخالفم. برطبق این نظر گویا توافق نمایندگان سیاسی سازمان در ۲۸ تیر ۷۱ از روی **جهالت و نادانی** بوده است و یا اینکه رهبری یند گرایش سکت نیز در پرنسیپهایش دارد و مجدداً به آن رجعت نموده است. اینکه چنین گرایش سکتی در سازمان ما و در رهبری اکثریت سازمان ما موجود است، نمی‌توان مخالف بود. ولی همان و از جمله ما می‌دانیم که ثقل رهبری صاحب نظر، با قدرت تنوری بالا و باهوش است و در تصمیماتی از ایندست جهالت و گرایش لحظه‌ای در آن عمل نمی‌نماید. از طرف دیگر تناقض بنیادی تنوری و پراتیک سازمان در چند ساله اخیر را چگونه باید توضیح داد. تنوریهای اصولی که در هنگام اجرا اخته شده و به نقیض خود مبدل گردیدند. مگر ممکن است ظرف یکماه از توافق ۲۸ تیرماه ۷۱ صد و هشتاد درجه علیه آن موضع گرفت. بحران درونی سازمان، شکاف عمیق در کاست رهبری و تلاش برای حفظ و تحکیم قدرت به هر شکل، مهمترین دلیل پایه‌ای برای برخوردهای غیراخلاقی رهبری اکثریت سازمان ما بوده است. البته بی‌چهره‌گی مسلکی - سیاسی در نزد اکثریت سازمان خود یکی از دلایل مهم دامن زدن به تلاش بناپارتی در تحکیم قدرت در سازمان است که به نوبه خود از کارکرد بناپارستی کاست قدرت توأم می‌یابد. من به دلیل محدودیت صفحات براساس ضوابط تعیین شده، تشریح بقیه جوانب مسئله، از جمله فقدان سیاسی مسلکی - سیاسی اکثریت و نقش اساسی آن در بن‌بست وحدتها را به نوشته دیگری واگذار می‌کنم. ولی جا دارد همینجا به نقش مخرب قدرت‌طلبی در نمایندگی سازمان فدایی نیز اشاره‌ای بکنم. رفقای نمایندگی سازمان فدایی دامن در توافقاتشان تلاش کرده‌اند مرز و حصار فرقه‌ای و سازمانی بین اعضا و کادرهای سه سازمان بوجود بیاورند، به گونه‌ای که گویا روسای سه قبیله نشسته‌اند و به توافقات قبیله‌ای مشغولند. «حیدر» و «امین» و «آهنگر» به سه سازمان تعلق ندارند، اینان عناصر یک حزب بزرگ با ساختار تشکیلاتی فراکسیونی هستند. بی‌اعتنایی نمایندگان سازمان فدایی به اعضای سه سازمان بشابه یند کلیت و نه به معنی جمع عددی آنها. بی‌اعتنایی به تحولات جهان، ایران، جریانات و عناصر منفرد بیرون از سه سازمان، تمایل بشدت.....

سازمان در جلسه تیرماه ۷۱ توافق کرد؛ بودند که نمایندگان راه کارگر و شورایعالی برای انتشار بیرونی سند توافق شده متنی را تهیه نمایند. راه حل بحران تهیه همین متن توسط نمایندگان ما بود و گویا «به خاطر اشتغالات پیش آمده» با رفقای شورایعالی تهیه نشده بود. سنوال این است که اگر «اشتغالات پیش آمده» حادث نمی‌شد، امکان تهیه متنی با رفقای شورایعالی وجود داشت - بالکل توافق ۲۸ تیرماه ۷۱، قرارهای آن، زبان غیرایدئولوژیک و غیراصطلاحی آن و... تفاوت داشت. اصلاً رهبری سازمان متنی را «به خاطر اشتغالات پیش آمده» تهیه کرده بود تا بدینطریق جلوی وحدت‌سه سازمان را بگیرد و از شکافی که در کاست رهبری اکثریت بوجود آمده بود و تشدید می‌شد جلوگیری به عمل آورد. رفقای ما با ارائه چنین طرحی به بی‌پرنسیپی از طرف نمایندگان دیگر روبرو شدند ولی آنها با یند عقب نشینی تاکتیکی و طرح این که اصطلاحات فوق نظیر نوع دولت و... به عنوان بر می‌گردد و کنکره مشترک در باره اسم دولت و... تصمیم بگیرد، به گرایشات مشابه خود که در نمایندگی سازمان فدایی وجود داشت و آنها بخوبی آنرا می‌شناختند فرصت عرض‌اندام برای طرح مسایل سطحی جهت به بن‌بست کشاندن مذاکرات دادند. طرح توافق اولیه روی نام - فقط نام و نه مضمون - دولت، نام سازمان و نامک ارکان و پرنسیپ کردن آنها برای وحدت و مهمتر از همه عدم اتکا و پذیرش آرای عمومی مجموعه اعضای سازمانها در کنکره مشترک، مواضع غیراصولی و قدرت طلبانه نمایندگی سازمان فدایی برای اعدام مشترک «پیکر وحدت» با نمایندگی سازمان ما بود. وضع رهبری سازمان فدایی در تصمیم رهبری سازمانها ما نقش فرعی داشت، چه آنها قبلاً تصمیم خود را گرفته بودند و سازمان فدایی را به زمین بازی که از آن شناخت کافی داشتند، کشاندند. علت اصلی اثبات این امر، تیر خلاصی است که به جسد اعدام شده توسط مصوبات اکثریت مرکزیت ما شلیت شد. نمایندگان سازمان ما در اجلاس که به بن‌بست مذاکرات منجر شده بود اعلام کرده بودند که **هیچ پیش شرطی** به جز توافقات حاصله و مصوبات کنکره حول نام دولت و... را نمی‌پذیرند، اما در هراس از آن که نمایندگان سازمان فدایی به مواضع اصولی کشیده نشوند - البته این هراس، توهمی بیش نبود. در آخرین اجلاس مرکزیت با گذاردن **پیش شرطهایی** که حاوی «اصطلاحات»، «رکزه‌ها»، «کدها» و... بود و در دوره اول بخاطر همان، روند وحدت به بن‌بست رسیده بود تیر خلاص را زدند و میخها را نیز بر تابوت کوبیدند که نکند که رهبران سازمان فدایی پشیمان شوند. اما پیش شرطهایی که اکثریت رهبری گذاشته‌اند نه فقط حسن ختامی بر روند وحدت محسوب می‌شود، بلکه به معنای پایه‌ریزی انشقاق در توافقات درون سازمان با اقلیت و بخشی از رفقای طرفدار اکثریت نیز می‌باشد. طرح پیش شرط پذیرش دولت جایگزین که فقط کارگران و زحمتکشان را شامل شود نه فقط روند وحدت را مسدود می‌کند بلکه این امر به معنای تحمیل انشعاب به چپ سازمان در کنکره آتی خواهد بود.

قدرت و جایگاه آن در بن‌بست مذاکرات

بنظر می‌رسد که دیگر روشن شده‌باشد که هر انحراف وضعف شخصی را نمی‌توان به این یا آن طبقه منتسب کرد. تحلیل‌های جامعه‌شناختی و روانشناختی و تأثیرات آن در جامعه، خانواده و فرد دیگر نیاز به اثبات تنورین ندارد. چنین است که در یک ساخت اجتماعی، طبقاتی، حکومتی و حزبی با دستکاهها و سیستمهای واحد، کارکردها و هنجارهای متفاوت و گاه تعیین کننده‌ای رخ می‌دهد. به عنوان نمونه «تقی شهرام» و «علیرضا سپاسی آشتیانی» هر دو از یند ساخت فکری - سیاسی برخاسته بودند اما «تقی شهرام» دست به جنایت علیه همسنگران مذهبی‌اش می‌زند و «سپاسی آشتیانی» از آن انتقاد می‌کند. نمونه آشنای دیگری را نشان دهیم. ساختار سیاسی - حکومتی شوروی و کوبا مجموعاً تفاوت کیفی را نشان نمی‌دهد. تلاشی تخیلی در

چگونه وحدتی و برای چه؟

بن‌بست مواجه شده است، رفقای ما به یاد "سازماندهی مباحثات مشترک اعضای سه سازمان در تمامی سطوح" و "مداخله فعال و دموکراتیک سه تشکیلات" افتاده‌اند؟ مگر نمی‌شد از همان آغاز همیای بحث مابین هیئت‌های نمایندگی مباحثات مشترک مابین اعضای سه سازمان و "مداخله فعال و دموکراتیک" آنها را سازمان داد و بولتهای مشترک منتشر نمود؟ از این گذشته چرا بحثهای وحدت از همان آغاز به صورت علنی در سطح جنبش مطرح نگردید تا نیروهای جنبش بتوانند در جریان بحثها قرار گرفته و در اینباره اظهار نظر کنند؟ هیچ مسئله یا نکته امنیتی در این بحثها وجود نداشته که بتواند مانع علنی کردن بحثهای وحدت گردد و نقض علنیت در عمل علیرغم تاکید بر آن در حرف، نشانه فقدان درک عمیق از اهمیت و ضرورت علنیت می‌باشد.

نکته انتقادی دوم کندی روند بحثهای وحدت است. هیئت‌های نمایندگی و کمیته‌های مرکزی پس از حدود دو سال بحث، نقاط مورد توافق و اختلافی را جمع‌بندی کرده‌اند که از همان آغاز نیز کامیاب برای اغلب ما روشن بود. شاید می‌شد در همان آغاز طی یکی دو جلسه این نکات را جمع‌بندی کرد و رفقای ما باید توضیح بدهند ضرورت صرف دو سال وقت بدین منظور آنهم در شرایط خارج از کشور از کجا ناشی می‌شود؟ آیا این نشانه برخورد غیرجدی با این مسئله و اتلاف وقت نیست؟

"دیدگاه بیانیه درباره وحدت"

بیانیه مشترک دیدگاه روشنی را در رابطه با وحدت ارائه نمی‌کند و این البته امری اتفاقی و تصادفی نیست. از همان زمان آغاز بحثها، هیئت‌های نمایندگی برخورد زنده و مشخصی با مسئله وحدت نکردند. به بیان دیگر به مسئله وحدت از زاویه پاسخگویی به نیازها و ضرورت‌های مرحله‌ای جنبش چپ انقلابی در ایران نگریسته نشد. سمتگیریهایی مشترک یا به عبارت دیگر نزدیکی مواضع نظری، محرک و انگیزه شروع بحثهای وحدت بود. توجه به اینست مسئله گرچه بجای خود درست و اصولی بود ولی برای برخورد زنده و مشخص با مسئله هویت به هیچوجه کافی نبود. برای برخورد مشخص با مسئله وحدت، وضعیت جنبش چپ انقلابی در داخل و خارج بطور عینی باید مد نظر قرار گرفته شده و مشکلات و معضلات فراروی آن ارزیابی می‌گردید و ضرورتها و نیازهای مرحله‌ای آن بررسی می‌شد و به مسئله وحدت از زاویه چگونگی پاسخگویی آن به نیازها و ضرورت‌های مرحله‌ای جنبش انقلابی چپ نگریسته می‌شد و مشخص می‌گردید که این وحدت چگونه و به کدام نیازهای مرحله‌ای می‌تواند و باید پاسخ دهد. به بیان دیگر به مسئله وحدت می‌کنیم که چه بکنیم؟ پاسخ روشن و مشخصی داده می‌شد و شکل و مضمون مناسب برای وحدت در مرحله کنونی ارائه می‌گردید. رفقای ما در هیئت‌های نمایندگی و ایضا کمیته‌های مرکزی چنین نکردند و با دور زدن این مسئله گرهی به بحثهای نظری حول مسایل گوناگون که بجای خود حائز اهمیت است پرداختند و این روند در نهایت به جمع‌بندی اختلافات و توافقات نظری رفقای شرکت کننده در هیئت‌های نمایندگی که به تصویب کمیته‌های مرکزی رسیده منجر شد. هدف رفقای ما در هیئت‌های نمایندگی یافتن راهی برای وحدت یا دقیقتر بگوییم ادغام تشکیلاتی سه جریان در یک تشکیلات واحد با ساخت و بافت‌های تاکتونی بوده و هیئت‌های نمایندگی در عمل هرکدام به نوعی تلاش می‌کردند مواضع نظری خود را بمثابة پایه‌ای برای وحدت سه جریان تثبیت نمایند. اختلاف نظر در عرصه‌های مختلف امری است روشن و آشکار. اما این اختلافات محدود به اختلافات فرمولبندی شده در بیانیه مشترک نیست و صرفا اختلاف نظر بین سه سازمان نیست بلکه حول توافقات فرمولبندی شده نیز نظرات مختلفی وجود دارد و

حتی فراتر از آن حول مسایل اساسی‌ای که در بیانیه مشترک نیامده است نظرات متفاوتی در درون هر سه تشکل وجود دارد. وجود اختلافات گسترده در شرایط بحرانی کنونی امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است اما مسئله مهم درک درست از جایگاه این اختلافات در مرحله کنونی و رابطه آن با وظایف مبرم مرحله‌ای است. فقدان درک روشن از وظایف مبرم مرحله‌ای و جایگاه و نقش این سه جریان در جنبش انقلابی چپ ایران، تشخیص درست جایگاه اختلافات را نیز با مشکل روبرو ساخته است. به عنوان مثال رفقای شورایی‌عالی و راه کارگر در رابطه با جایگاه اختلافات می‌نویسند:

"۱- پایدار بودن وحدت حزبی مستلزم نه حل اختلافات، مستحیل کشتن نظرات و تبعیت نظری، بلکه برعکس روشیایی بخشیدن به اختلافات است."

"از نظر ما اختلاف در موارد فوق (بند ۱ و ۲) واجد اهمیت بسیار بلحاظ پایداری یک وحدت حزبی است چرا که مضمون فعالیت و خط استراتژیک حزب یعنی موجودیت آنرا توضیح می‌دهد و لذا می‌باید پیش از تشکیل کنکرة مشترک در مورد آنها توافق صورت گیرد. اینکه نظرات رفقای شورایی‌عالی و راه کارگر در این باره درست است یا نه به کنار ولی می‌توان از رفا سنوال کرد بر چه پایه‌ای وحدت سه سازمان را که اساسا گروه‌های مهاجر فاقد پیوند با طبقه کارگر هستند وحدت پایدار حزبی تلقی می‌کنند؟

در بحثهای دو ساله هیئت‌های نمایندگی و کمیته‌های مرکزی پیرامون وحدت و بیانیه مشترک به مثابه حاصل و جمع‌بندی این بحثها، ردپایی از برخورد زنده و مشخص با مسئله وحدت مشاهده نمی‌شود. مبانی‌ای که بیانیه مشترک در مجموع برای وحدت سه جریان ارائه می‌کند، حتی در درون هرکدام از این تشکلهای نیز مبانی وحدت بشمار نمی‌آید. برای نمونه ماده ۱۰ توافقات یعنی "برقراری مالکیت اجتماعی در کلیه مواضع کلیدی اقتصاد" را در نظر بگیریم. در تشکیلات ما حول این مسئله بحث نشده است ولی نظرات متفاوت وجود دارد. اختلاف نظر در راه کارگر حول این مسئله روشنتر است. رفقای اقلیت کنکرة راه کارگر قطعا با چنین بندی نمی‌توانند موافق باشند. نظر مجموعه رفقای شورایی‌عالی را در این مورد نمی‌دانیم. با این وجود این بند یکی از بندهای مبانی وحدت را در بیانیه مشترک تشکیل می‌دهد.

بیانیه مشترک به بحران چپ و راههای برون رفت از آن در مضمون فعالیت آتی این مجموعه و چشم انداز آن کوچکترین اشاره‌ای نسکرده است. و این در شرایطی است که مجموعه نیروهای چپ در خارج و هرکدام از این تشکلهای به نوبه خود با بحران و بن‌بستهای جدی در فعالیت خویش روبرو هستند و یافتن راهی برای غلبه بر بحران مقدم‌ترین و گرهی‌ترین مسئله بشمار می‌آید و چگونگی پاسخگویی به این مسئله تاثیر قاطعی در شکل و مضمون وحدت دارد و در حقیقت مبانی و اشکال سازمانی وحدت را رقم می‌زند.

چرا وحدت؟

مسئله وحدت مسئله‌ای در خود و برای خود نیست، بلکه در هر شرایط معین و اوضاع و احوال مشخص در رابطه با پاسخگویی به نیازها و ضرورت‌های مرحله‌ای معنا و مفهوم می‌یابد. هدف از تلاش برای وحدت نیروهای مختلف این است که انرژی این نیروها برای پیشبرد وظایف معین و مشخص متمرکز شده و از پراکنده‌کاری و دوباره‌کاری جلوگیری شود و توان انجام این وظایف گسترش و تقویت یابد. این امر نه تنها در مسئله وحدت بطور کلی بلکه در مورد وحدت نیروهای چپ بطور مشخص نیز می‌باید مد نظر قرار بگیرد. حال می‌توان از خود پرسید، پیشبرد کدام وظایف معین و مشخص در مرحله کنونی ضرورت وحدت سه جریان را مطرح ساخته است؟ و از طریق تحقق این

نیست. علاوه بر این باید این مسئله مهم را در نظر گرفت که در شرایط کنونی پیوندهای جنبش چپ انقلابی در خارج و داخل بشدت ضعیف است. در داخل تا آنجا که ما اطلاع داریم جنبش چپ عمدتاً بصورت افراد و محافل پراکنده وجود دارد. در خارج از کشور گروهها و سازمانهای موجود بخش محدودی از نیروهای چپ را در خود متشکل نموده‌اند و طیف وسیعی بصورت افراد و محافل پراکنده به حیات خود ادامه می‌دهد. مضافاً به اینکه شکل سازمانی تشکلهای موجود در خارج با مضمون فعالیتشان خوانایی نداشته و نیازمند یک تحول جدی است. در چنین وضعیتی تلاش ما برای وحدت به مثابه نیرویی که در خارج از کشور قرار گرفته‌ایم در مرحله کنونی و در کام نخست بطور واقعی می‌تواند متوجه متحد کردن نیروهای چپ انقلابی در خارج باشد. طبیعتاً این را هم باید روشن نمود که این وحدت چگونه در گامهای بعدی می‌تواند در خدمت متحد کردن نیروهای چپ در داخل و گسترش پیوندهای جنبش چپ در داخل و خارج و گسترش و پیوند مجموعه این جنبش با توده‌ها و در مرکز آن با طبقه کارگر، قرار بگیرد. تلاش برای وحدت سه جریان در این شرایط و در کام نخست در حقیقت جزئی از تلاش برای متحد کردن نیروهای انقلابی چپ در خارج بشمار می‌آید. شکل مناسب برای چنین وحدتی چه می‌تواند باشد؟ ادغام سه جریان درهم در ساخت و بافت کنونی یا ایجاد تشکیلات بازر و کمابیش جبه‌ای که بتواند علاوه بر این سه جریان، جریانها، محافل و افراد دیگری را در بر بگیرد و پیشبرد وظایف معینی را بطور مشترک ممکن سازد؟ تلاشهای هیئت‌های نمایندگی و کمیته‌های مرکزی سه جریان طی دو سال اخیر در چارچوب تشکل نخست صورت گرفته و مشکلات و موانع آن نیز کمابیش روشن شده است ولی مسئله مهم این است که وحدت سه جریان در چنین شکل چارچوبی چنانچه تحقق نیز یابد پاسخگویی نیازها و ضرورت‌های مرحله‌ای و امر وحدت نیروهای چپ انقلابی در خارج نیست و شکل "جبهه چپ" بیشتر با وضعیت کنونی خوانایی دارد. این شکل امکان می‌دهد که نیروهای گسترده‌تری گرد هم آیند و علاوه بر این سه جریان، جریانهای دیگر و عناصر و محافل درون این طیف همکاری سازمانیافته‌ای داشته باشند. چنین "جبهه"‌ای علاوه بر ترسیم جهت‌گیریهای اساسی‌ای که هویت و سمتگیری آنرا مشخص می‌کند، طرح و نقشه معینی را برای فعالیت مجموعه این نیروها می‌باید ارائه نماید که مضمون و راستای فعالیت و چشم‌انداز آن روشن و مشخص باشد. این طرح و نقشه فعالیت یا پلاتفرم فعالیت "جبهه چپ" می‌باید پاسخ روشنی به مسئله چه باید کرد و وظایف این نیروها در مرحله کنونی در عرصه‌های گوناگون فعالیت تئوریک، سیاسی، سازمان‌کرانه، تبلیغ، ترویج و غیره ارائه نماید و بر این پایه اشکال مناسب و صحیح برای سازماندهی و پیشبرد این فعالیتها ارائه شود. طبیعتاً این بدان معنی نیست که ما عیناً از روی جبهه‌های چپی که بطور موفقیت‌آمیز در کشورهای دیگر تشکیل شده است کپی‌برداری کنیم، بلکه باید آنچنان اشکال سازمانی‌ای را برگزینیم که در انطباق با مضمون فعالیت ارائه شده در پلاتفرم فعالیت "جبهه" باشد. اینکه مضمون دقیق جهت‌گیریهای اساسی و پلاتفرم فعالیت و اشکال سازمانی‌ای جبهه چپ چیست، چیزی نیست که از پیش و توسط یک نیرو تعیین شود. ایده‌ها و نظرات متفاوت و مختلفی از هم اکنون می‌تواند در این باره ارائه شود ولی در نهایت نیروهایی که چنین ضرورتی را تشخیص می‌دهند، با همفکری هم و بطور مشترک آنرا باید تدوین کنند. بی‌شبهه پاسخگویی به سوال متحد می‌شویم که چه بکنیم مسئله‌گرمی و مرکزی اینچنین تلاشی خواهد بود.

خلاصه کنم بجای کوشش برای ادغام سه جریان درهم در ساخت و بافتی فعلی و حول مبانی پیشنهادی در بیانیه مشترک، تلاشهایمان می‌باید در جهت وحدت در جبه‌ای چپ با سمت‌گیریهای اساسی مشخص

بقیه در صفحه ۱۰

وحدت، انرژی این سه جریان را در جهت پاسخگویی به کدام نیازها و ضرورت‌های مرحله‌ای می‌خواهیم متمرکز نماییم؟ از آنجا که هنوز از جانب هیچیک از این سه جریان نظر روشنی در باره وظایف مرحله‌ای نیروهای انقلابی چپ در ایران در شرایط کنونی و وظایف مشخص نیروهای انقلابی چپ در خارج در بطن آن ارائه نشده است و در مجموع به سوال گرهی چه باید کرد؟ پاسخ کامل و روشنی داده نشده است، در پاسخگویی به پرسش فوق در باره وحدت نیز با مشکل روبرو هستیم. با این وجود زمینه‌هایی وجود دارد که ایده وحدت بین سه جریان را می‌تواند مطرح سازد. این زمینه‌ها کدامند؟

تاملی در وضعیت جنبش چپ در ایران نشان می‌دهد که علیرغم بحران، تشدت و پراکندگی گسترده، طیف‌بندیهای معینی بطور نسبی شکل گرفته و در حال شکل‌گیری است. گرچه حد و مرز این طیف‌بندیها هنوز بطور کاملاً روشن و پایداری مشخص نشده است ولی بطور نسبی قابل تشخیص است. هم از اینروست که هم اکنون ما از طیف نیروهای چپ انقلابی که بصورت افراد، محافل، گروهها، سازمانها و... وجود دارد می‌توانیم سخن به میان آوریم که از طیفهای دیگر از جمله طیف سوسیال لیبرالها قابل تشخیص است. حدود و ثغور این طیف‌بندی را نه مواضع راه کارگر تعیین می‌کند، نه مواضع شورایی‌ها، نه مواضع تشکل ما و نه گروه دیگری، این یک طیف‌بندی عینی است. راه کارگر، شورایی‌ها، ما و نیروهای معینی، چه بخواهیم و چه نخواهیم در درون این طیف جای می‌گیریم. درون این طیف اختلاف نظرهای گسترده ولی در عین حال سمت‌گیریهای اساسی مشترک نیز وجود دارد. مثلاً نیروهای این طیف از انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم طرفداری می‌کنند، خواستار سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی از طریق تحول انقلابی هستند، خواهان این هستند که طبقه کارگر به نیروی مستقل و متشکلی تبدیل گشته و رهبری روند و تحول انقلابی را به دست بگیرد و... این بررسی نزدیکتر نشان می‌دهد که راه کارگر، شورایی‌ها، ما و نیز گروههای دیگری با مسایل و مشکلات کمابیش مشابهی روبرو می‌باشیم. تعمقی در این وضعیت روشن می‌نماید که متمرکز کردن انرژی مجموعه نیروهای این طیف برای پاسخگویی به مسایل و مشکلات کنونی یک ضرورت عینی است. از همین رو تلاش برای متمرکز کردن انرژی سه جریان و حتی فراتر از آن نیروها، محافل و افراد دیگری که در درون این طیف‌بندی قرار می‌گیرند ولی در جریان بحثهای وحدت شرکت نداشتند، ضرورت داشته و مسئله‌ای مبرم بشمار می‌آید. منتها این تلاش در وهله نخست باید متوجه سمت دادن و متمرکز نمودن انرژیها برای پاسخگویی به مسئله چه باید کرد باشد.

چگونه وحدتی؟

چگونگی سازمان دادن و متمرکز کردن انرژی نیروهای مختلف در راستایی واحد یا به عبارت دیگر شکل وحدت ثابت و لایتغیر نبوده و بسته به اوضاع و احوال مشخص، اشکال گوناگون و متفاوتی می‌تواند به خود بگیرد. تحت یک شرایط ممکن است بصورت ادغام چند گروه و سازمان و محفل در سازمانی بزرگتر متحقق شود و یا وحدت به صورت تشکیل جبه‌ای چپ متجلی گردد و غیره... شکل وحدت در تمامی این موارد عیناً یکسان نیست. در هر شرایط مشخص، شکل معینی از وحدت که در انطباق با آن وضعیت بوده و پاسخگویی نیازهای مرحله‌ای بوده و بتواند راهکشا باشد می‌باید انتخاب گردد. یافتن اشکال مناسب در هر شرایطی کار آسانی نیست و نیازمند خلاقیت و شناخت صحیح و عمیق از وضعیت مشخص است. در شرایط کنونی وحدت حزبی اساساً نمی‌تواند مطرح شود چرا که دو پیش شرط اصلی آن یعنی پیوند مستحکم بین جنبش چپ (جنبش سوسیالیستی) و طبقه کارگر و تثبیت برنامه‌ای حقیقتاً کمونیستی و علی در سطح نیروهای چپ هنوز فراهم

واعظ غیر متعظ

رسول

برای آزادی از مبارزه برای عدالت اجتماعی جدایی ناپذیر است... و بعد با لحن ناشایستی که به فرهنگ نمدانم چه کسانی شباهت دارد بما درس میدهد که: «انقلاب يك رستوران کاسترونومیک نیست که بخشهای مختلف غذای سفارشی با آداب و تشریفات خاص و حتما با فواصل معینی "سرو" شود تا مشتریان شکمچران محترم مجال آروغ زدن و نفس تازه کردن داشته باشند.» سر آخر این سنوال را در برابر ما قرار میدهد که: «آیا باید گذاشت سرمایه‌داری با الهام از رهنمودهای صندوق بین‌المللی پول فعلا خود را "تکامل" بدهد؟»

خوب به این رفیق با انصاف و فکور راه کارگری که برای توجیه کارنامه منفی خود در مباحثات وحدت به چنین اتهامات بی‌اساس علیه ما متوسل گردیده چه باید گفت؟ او در تمام نوشته خود حتی در يك مورد هم آنچه را که بما نسبت داده مستند نکرده است و همه "عالم و آدم" میداند که ما نه مبارزه برای آزادی را از مبارزه برای عدالت اجتماعی جدا میکنیم تا جا داشته باشد که او بما یاد بدهد که «انقلاب يك رستوران کاسترونومیک نیست» و غیره و نه حرف ما هیچگاه این بوده است که «باید گذاشت سرمایه‌داری با الهام از رهنمودهای صندوق بین‌المللی پول فعلا خود را "تکامل" بدهد برنامه سازمان ما یک برنامه دموکراتیک برای گذار جامعه ما از سرمایه‌داری به سوسیالیسم او یا بسخن دیگر برای ستمگیری جامعه ما بسوی سوسیالیسم است و کسیکه این حقیقت را وارونه معرفی میکند و بخش عمده انتقادش را هم به همین امر اختصاص میدهد پیشاپیش نشان میدهد که پای استدلالش بشدت می‌لنجد و برای پوشاندن ضعف استدلال خویش است که به چنین روشی متوسل میشود. باری اختلاف تراشی‌ها را واگذار کنیم به خود رفیق شالکونی و برویم سراغ اختلافات واقعی که بین ما و راه کارگر وجود دارد و در بیانیه مشترک درباره وحدت منعکس گردیده است یکی از این اختلافات آنست که برای گذار به سوسیالیسم کدام آلترناتیو حکومتی را طلب میکنیم؟ راه کارگر پاسخ میدهد دولت کارگری، «بگذریم از اینکه در برنامه مصوب نخستین کنفرانس راه کارگر از "دولت واقعا دموکراتیک و واقعا مردمی" بعنوان دولت آلترناتیو یاد شده و در هیچ جای آن سخنی از این "دولت کارگری" وجود ندارد و همچنین در بیانیه مشترک نمدانم به چه دلیل رفتاری راه کارگر در فرمولبندی مواضع خود از بکارگیری این ترم اجتناب کرده اند اما پاسخ میدهم دولت دموکراتیک و مردمی به رهبری طبقه کارگر، «باز هم بگذریم از اینکه رفیق شالکونی در این مورد نیز بما لطف کرده و این ادعای بی‌پایه را مطرح کرده است که گویا ما آنچه را که بعنوان آلترناتیو حکومتی طلب میکنیم "يك دموکراسی بورژوازی است!"»

اما مقدم بر این اختلاف يك اختلاف بزرگتری در بین ما وجود دارد و آن پاسخهای متفاوت به این سنوال است که اصولا کارگر کیست؟ چون تا ندانیم کارگر کیست طبعا نمیتوانیم بدانیم که «دولت کارگری چیست» رفیق شالکونی با اشاره به اهمیت اساسی این مساله می‌نویسد: «منظور ما از "کارگران" همه کسانی هستند که -صرفا از طریق فروش نیروی کارشان زندگی میکنند صرفنظر از اینکه کارشان فکری است یا جسمی یا در کدام شاخه از فعالیت اقتصادی است.»

از نظر ما این تعریف اشتباه و همراه کننده است به این دلیل ساده که همه کسانی که صرفا از طریق فروش نیروی کارشان زندگی میکنند، کارگر نیستند از جمله صاحبان پستهای «آب و ناندان دولتی و یا

در مبارزه سیاسی نظری یکی از روشهای سخیف و نکوهیده اینست که حرف در دهان حریف بگذاری و سخنان بی‌ربطی را به او نسبت دهی بعد دون کیشوت وار به او حمله کنی و سرانجام در میان کردوغباری که خود پیا پیا کرده‌ای دستهای خویش را به علامت پیروزی بالا برده و میدان رزم را با سلام و صلوات و فاتحانه ترك کنی متاسفانه رفیق محمدرضا شالکونی در مقاله اش تحت عنوان «اختلاف بر سر چیست؟» مندرج در اولین شماره بولتن مباحث مشترک به چنین روشی دست یازیده است او در بخش عمده این مقاله نظرانی را به سازمان ما سازمان فدائی نسبت داده و به جنگ آن رفته است که با يك من سریش هم به ما نمی‌چسبند اینکار اگر از سوی کسی صورت میگرفت که با مواضع ما آشنایی چندانی نداشت شاید میشد آنرا بحساب بدفهمی گذاشت اما قابل تعمق و تعجب آور این است که شالکونی کیست که در اکثر قریب به اتفاق جلسات مباحثات سه جانبه "وحدت" حضور داشت بهمین دلیل روش برخورد او بهیچوجه قابل توجیه نیست.

پیردازیم به اصل مطلب و بینیم از نظر رفیق شالکونی «اختلاف بر سر چیست؟» او با اشاره به دو موضوع نظامی که باید جایگزین جمهوری اسلامی گردد و نیرویی که میتواند آنرا شکل بدهد بعنوان اساس اختلافات میگوید: «از نظر سازمان ما با سرنکونی جمهوری اسلامی باید گذار به سوسیالیسم در کشور ما سازمان داده شود و نیرویی که میتواند این گذار را امکان پذیر سازد اتحاد کارگران و زحمتکشان است اما دو سازمان دیگر معتقدند که هرچند هدف نهایی ما سوسیالیسم است ولی گذار به آن فعلا در کشور ما نمیتواند مطرح باشد بنابراین نظامی که با سرنکونی جمهوری اسلامی باید بجای آن بنشیند يك دموکراسی بورژوازی است و نیرویی که میتواند آنرا مستقر سازد بلوکی است از کارگران و زحمتکشان و خرده بورژوازی.»

معلوم نیست این رفیق باوفا که لااقل یکسال ونیم فقط بر سر وحدت با ما نشست و برخاست داشته چگونگی و از کجا این موضع را برای ما دست وپا کرده که گویا ما معتقدیم گذار به سوسیالیسم فعلا در کشور ما نمیتواند مطرح باشد مگر برای او مراجعه به برنامه و یا سایر اسناد سازمان ما کار خیلی دشواری بود ماقلا میتواندست به ذهن خود کمی فشار آورده و به یاد بیاورد که در بیانیه مشترک سه جریان درباره وحدت، که هنوز مرکبش خشک نشده مطالبی عنوان شده که با ادعای او بهیچوجه سازگاری ندارد در بخش توافقات این بیانیه از همان "الف بسم الله گفته میشود: «الفسما سازمانی کمونیستی و کارگری هستیم که مضمون اصلی فعالیت خود را ایجاد پیوند همه جانبه با کارگران و زحمتکشان و شرکت فعال در مبارزات جاری آنها و هدایت این مبارزات در جهت براندازی سرمایه‌داری و گذار به سوسیالیسم میدانیم.»!

این جملات کاملا صریح و روشن بوده و جای هیچ تفسیری را باقی نمی‌گذارد اما شالکونی که ظاهرا فراموش کرده است که چنین سندی را با ما به امضا رسانده می‌خواهد به آب و آتش برزند و به ترتیب که شده نشان دهد که ما فعلا طرفدار سیستم سرمایه‌داری در ایران هستیم و بهمین جهت بخش اعظم نوشته اش را به این امر اختصاص داده است او در جای دیگری چنین وانمود میکند که گویا از نظر سازمان ما مبارزه برای آزادی از مبارزه برای عدالت اجتماعی جداست و در ایران نخست باید برای يك دوره دموکراسی استقرار یافته و تکامل پیدا کند و سپس باید به فکر عدالت اجتماعی افتاد او مینویسد: «ابر خلاف تصور طرفداران برنامه دموکراتیک در متن زندگی واقعی مبارزه

میروند که "وحدت" را مشروط و موکول به مردود شمردن سازماندهی هر نیروی غیرکارگری میکنند و صرفنظر کردن از این شرط را هم بمنزله "خودکشی راه کارگر" بحساب می آورند اما در عین حال در برنامه خود از ضرورت سازماندهی مبارزه زنان مبارزه خلقها برای حقوق ملی و مبارزه دهقانان صحبت میکنند که هیچیک بدیهیست که جزو مبارزه کارگری محسوب نشوند!

رققای راه کارگر تاکنون درباره اینکه چرا سازماندهی مثلا دهقانان موجب "آلودگی طبقاتی" چپ انقلابی میشود کمتر استدلال کرده و بیشتر شعار داده اند اما رفیق شالگونی در مقاله خود سعی کرده بطور ضمنی و از بغل به مساله نزدیک شود و استدلالی برای موضع راه کارگر دستوپا کند او می نویسد: "دموکراسی از طریق کشاندن همه مردم به مبارزه دموکراتیک به دست نمی آید چنین چیزی در واقعیت عملی تقریبا از محالات است بخشی از مردم بنابه منافع و جایگاه اجتماعیشان در مقابل دموکراسی می ایستند و یا لقل برای آن نمی جنگند و بخشی دیگر آنرا فقط در محدوده بسیار تنگی میخواهند."

کدام بخش از مردم، بنابه منافع و جایگاه اجتماعی شان در مقابل دموکراسی می ایستند؟ منافع و جایگاه اجتماعی آنان چیست که باید از استبداد دفاع کنند؟ رژیم حاکم منافع کدام بخش از مردم کشورمان را تامین میکند؟ البته این واقعیت انکارناپذیر است که ارتجاع حاکم زمانی از حمایت اکثریت وسیع مردم برخوردار بود ولی اینهم واقعیت روشن است که رژیم جمهوری اسلامی هیچگاه جز در جهت تامین منافع تجار و بوروکراتها گام برنداشته است و درست از آنجا که "منافع و جایگاه اجتماعی" طبقات و اقشار مردم با منافع استبداد حاکم در تضاد قرار داشت و سیاستهای رژیم به خانه خرابی تمامی اقشار مردمی منجر گردید و ارتجاع فقهاتی روز بروز بیشتر به انزوا کشیده شده و مود نفرت مردم قرار گرفته است.

و بعد برای آنکه هیچ بخش از مردم در مقابل دموکراسی نایستند چپ وظیفه دارد تبلیغات مسموم ارتجاع را خنثی کرده و نه تنها کارگران و زحمتکشان بلکه بخشهای خرجه وسیعتری از توده مردم را در جهت مبارزه علیه استبداد سازماندهی کند.

اما رفیق شالگونی بگونه ای دیگر می اندیشد او در ادامه مطلب میگوید: "مبارزه واقعی برای آزادی و دموکراسی از طریق بیدار کردن سازمانیابی و اتحاد آنهاست پیش میرود که در متلاشی کدن نظام ظالمانه موجود منافی حیاتی دارند در جامعه کنونی ما اینان همان کارگران و زحمتکشان هستند که با تعریفی که از آنها شده اکثریت عظیم جمعیت کشور ما را تشکیل میدهند برخلاف تصور طرفداران برنامه دموکراتیک شکست یا پیروزی مبارزه برای دموکراسی را غالبا نه کمیت طرفداران آن بلکه انسجام و قاطعیت نیروی مرکزی آن تعیین میکنند و عموما انسجام و قاطعیت نیروی مرکزی جنبش است که گسترش دامنه آنرا تضمین میکند و نه بالعکس."

اولا کسی نگفته است که در شکست یا پیروزی دموکراسی، نیروی غیر مرکزی جنبش تعیین کننده است مساله اینست که چرا شما روی این "نیروی غیر مرکزی جنبش" علامت ضریب کشیده و آنرا از رده خارج میکنید و یا حتی بدتر از آن برایش منافی در حمایت از استبداد قائل میشوید؟ فکر کیفیت نیرو در مبارزه برای دموکراسی تعیین کننده است اما چرا "کمیت طرفداران آن" را باید نادیده گرفت؟ چرا ایندو باید ضد و نقیض یکدیگر در نظر گرفته شوند؟

در ثانی بگیریم که تعریف شما از کارگران و زحمتکشان دست باشد و اینان عبارت از همه "استخدام شوندهگان" (بجای استثمار شوندهگان) باشند و "مبارزه واقعی برای آزادی و دموکراسی" نیازی به "بیداری سازمانیابی و اتحاد" بقیه مردم یعنی دهقانان و سایر اقشار توده مردم در شهرها که در استخدام کسی نیستند نداشته باشد در اینصورت شما چگونه میتوانید

مدیران و متخصصان عالی رتبه موسسات و واحدها که اگرچه "صرفا" از طریق فروش نیروی کارشان زندگی میکنند اما بخشی از طبقه بورژوازی هستند که اصطلاحا بورژوازی بوروکرات نامیده میشوند.

وی در ادامه مطلب اضافه میکند: "کارگران و زحمتکشان طبقه مزدبگیر و پیرامونیان و ملحقان آنست یعنی همه آنهایی که بنابه موقعیت اجتماعی و طبقاتی شان در مقابله با منطق ذاتی نظام سرمایه داری هستند این تعریف واحد از طبقه کارگر که البته نه ابداع ماست و نه تازگی دارد بیا تعریف غالب در جنبش چپ تفاوتهای آشکاری دارد تفاوتی که در سازماندهی و حتی در استراتژی سیاسی دارای نتایج دامنه داری است."

باز قابل تاکید است که طبقه کارگر مترادف با "طبقه مزدبگیر" نیست چرا که همه مزدبگیران طبقه واحدی را تشکیل نمی دهند و چون موقعیت اجتماعی و طبقاتی مزدبگیران یکسان نیست بنابراین همه آنها در "مقابله با منطق ذاتی نظام سرمایه داری" قرار ندارند در جنبش چپ غالبا و بدرستی طبقه کارگر به آن گروههای اجتماعی گفته میشود که نه فقط صرفا از طریق فروش نیروی کارشان زندگی میکنند بلکه در عین حال استثمار میشوند، استثمار شدن یکی از شاخصهای اصلی طبقه کارگر در جامعه سرمایه داریست حذف این شاخص و یکسان گرفتن کل مزدبگیران با طبقه کارگر هرچند که ابداع "راه کارگر" نبوده و تازگی هم نداشته باشد یک تعریف نادرست از طبقه کارگر است که البته "نتایج دامنه داری" به دنبال خواهد داشت از جمله آنکه با حذف این شاخص دیگر مشکل بتوان بطور کلی جامعه سرمایه داری را جامعه ای مبتنی بر استثمار انسان از انسان تعریف کرد کدام انسانها در این جامعه استثمار میشوند؟ و آیا سرمایه داری بدون استثمار واژه پوچ و بی معنایی نخواهد بود؟..... بنابراین روشن است که تعریف "راه کارگر" از طبقه کارگر دارای نتایج زیانبار دامنه داری هم در سازماندهی و هم در استراتژی سیاسی ستیبا این وجود بنفی چنین تعریفی را ما شرط وحدت قرار نداده ایم چرا که بر این باوریم که استدلال محکمی پشت آن وجود ندارد و مدافعان اش دیر یا زود به نادرستی آن اذعان خواهند کرد اما تایید و صحه گذاشتن بر این تعریف که راه کارگر آنرا از جمله شروط وحدت محسوب میکند مطلقا قابل پذیرش نیست.

باری برگردیم به مساله دولت آترناتیو.

پیشتر گفته شد که "سه جریان" درباره مضمون "برنامه گذار" به گواه متن بیانیه مشترک حوافظ نظر دارند اما روشن است که سرنگونی جمهوری اسلامی پیش شرط هرگونه تحول اساسی در مناسبات اجتماعی جامعه ما است در تحقق چنین پیش شرطی کدام نیروهای اجتماعی ذینفع هستند و به بیان دیگر سرنگونی جمهوری اسلامی محصول مبارزه کدام نیروهای اجتماعی میتواند باشد او در این رابطه وظیفه یک حزب کمونیست در شرایط مشخص جامعه ما چیست؟

از نظر ما، کارگران و زحمتکشان بلحاظ موقعیت عینی اجتماعیشان نیروی اصلی و قاطع ترین نیرو در مبارزه برای دموکراسی و سرنگونی رژیم ارتجاعی بشمار میروند اما در این مبارزه کارگران و زحمتکشان تنها نیستند و سایر اقشار مردمی از جمله دهقانان و خرده بورژوازی شهری را که نیروی اجتماعی وسیعی را در جامعه ما تشکیل میدهند در کنار خود دارند و پیشرفت مبارزه متحدانه این مجموعه است که میتواند به سرنگونی رژیم و برقراری دموکراسی در ایران منجر شود در نتیجه چپ انقلابی علاوه بر وظیفه اصلی اش که سازماندهی مبارزه کارگران و زحمتکشان است باید در جهت سازماندهی مبارزه دهقانان و سایر اقشار مردمی در راستای خواسته های ترقی خواهانه و متحد ساختن مبارزه توده ای در عرصه ها و مناطق مختلف تلاش ورزد. رققای راه کارگر به این جنبه از وظایف چپ نه تنها بی اعتنا مانده و عنایت نمیکند بلکه به سازماندهی هر نیروی غیرکارگری بگونه ای برخورد میکنند که گویی از کفر ابلیس هم بدتر است. آنان در این "تاب کرایه طبقاتی" تا جایی پیش

بقیه از صفحه ۵ **کاست قدرت و بناپارتیزم...**

قوی به اسم سازمان، ارگان و فقط اسم دیگر توافقات، برجسته کردن مسایل فرعی و بویژه عدم پذیرش مصوبات کنکرة مشترک و نمایندگان آن به عنوان ینک کلیت جدید، کلتی جدا و ورای حصارهای فرقه‌ای - مصنوعی و... همگی حکایت از آن دارد که نمایندگی این سازمان جسارت در اقلیت قرار گرفتن را ندارد. طرح مسایل نظیر نام و اسم و پرنسیپ کردن آن، در واقع پرنسیپ کردن تقسیم‌صندلیها در کاست قدرت سازمان جدید است. مشکل اصلی نه مسایل مطروحه، بلکه تحکیم قدرت بر فرقه مصنوعی کنونی و گرفتن امتیاز برای شریک شدن در قدرت و فرمان راندن است.

از آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد که امیدی به ساختهای کنونی رهبری نمی‌توان داشت. اگر اعضا و کادراهای سه سازمان - به همراه رهبری شورایی - که مصنوعا جدا از هم نگهداشته شده‌اند، نجنبند نه تنها تلاشی سازمانهای موجود رقم خواهد خورد، بلکه جنبش چپ نیز از آنچه اکنون هست بی‌مقتر خواهد کشت و این در نهایت به معنای تخلیه بیشتر عنصر چپ از حیات سیاسی جامعه خواهد بود.

فروردین ۱۳۷۲

* در اینجا ضروری است اشاره کنم که در طول یکسال و نیم گذشته و در مجموعه مذاکرات نمایندگان شورایی عالی مجموعا مواضع اصولی، با انعطاف و وحدت‌طلبانه‌ای را نمایندگی کرده‌اند.

بقیه از صفحه ۷ **چگونه وحدتی و...**

و وظایف و برنامه فعالیت روشن و معین، متمرکز شود. به نظر من رفقای هر سه تشکیلات در گام اول نظر خود را در رابطه با مسئله وحدت حول ادغام سه تشکیلات در هم در ساخت و بافت کنونی یا متحد شدن در "جبهه چپ" می‌باید مشخص نمایند. اگر چنانچه پاسخ قطعی "جبهه چپ" بود، در آن صورت بحث وسیع نه تنها در میان این سه جریان بلکه در مقیاس گسترده‌تری و با شرکت دیگر جریانها، عناصر و محافل این طیف، حول تدوین سمت‌گیریهای اساسی، وظایف، برنامه فعالیت و ساخت "جبهه چپ" به جریان بینند و پس از جمع‌بندی نهایی گامهای عملی جهت تشکیل آن برداشته شود.

اردیبهشت ۷۲

بقیه از صفحه ۲ **دولت ایدئولوژیک ...**

سوال مشخص اینجاست که وقتی بر انتقال قدرت به نمایندگان منتخب همه مردم تاکید می‌کنیم، اگر به فرض این مردم که اکثریت آنها همان کارگران و زحمتکشان هستند، هنوز ناآگاه بودند و آرای خود را پشت حکومت اسلامی دیگری گذاشتند، ما دو باره سفره فاشیسم کابوس یا واقعیت را پهن می‌کنیم و برای برات کارگران و زحمتکشان از بار مسئولیت انتخابی که کرده‌اند، "از سازشها و معامله و لباس عوض کردنهای سرمایه‌داری وابسته حرف می‌بیم یا به زبان ساده به کارگران و زحمتکشان و دیگر مردمی که به این حکومت رای داده‌اند می‌گوییم که این انتخاب شما، زندگی شما را تباد خواهد کرد؟

این فکر متناقض امروز در یکسو به اتحاد و همبستگی همگی نیروهای ترقی‌خواه، دمکرات و خواستار عدالت انحصاری نظر دارد و از دیگر سو به تجمع قلیلی از خواص پالایش یافته می‌کند. فردا اگر در تحولات آینده ایران بفرض غلبه پیدا کند. فقط به آراء کسانی رسمیت می‌بخشد که پشت حزب او و منتخبین حربی او ایستاده باشند نه ینت کلمه زیاد و نه ینت کلمه کم.

۵: سفند ماه ۱۳۷۱

نظام سوسیالیستی را بعنوان نظامی متکی به آرای مردم او نه فقط کارو زحمتکشان، توصیف کنید و بگویند: "این نظام فقط با انتخاب آزادانه مردم می‌تواند ایجاد شود و پابرجا بماند بنابراین مسلم است که چندوچون آن را نیز نهایتا انتخاب آزادانه مردم تعیین میکند و مردم هر وقت خواستند می‌توانند عناصر فرعی یا اصلی آنرا تغییر بدهند و یا اصلا کل نظام را کنار بگذارند و نظام کاملا متفاوتی بجای آن بنشانند."

شما که لایانی بلدی رفیق شالکونی، چرا خوابتان نمی‌برد؟ فکر این نظام با انتخاب آزادانه مردم است که می‌تواند ایجاد شده و پابرجا بماند و دموکراسی بمفهوم عمیق و وسیع کلمه از بارزترین مشخصه‌های آن است. پس دیگر سخنرانی کردن در باب اینکه "بخشی از مردم بنبابه منافع و جایگاه اجتماعی‌شان در مقابل دموکراسی می‌ایستند" و غیره از چه صیغه‌ایست و به چه معناست؟ منطق که نباید منطق "یک بام و دو هوا" باشد اگر ایجاد نظام سوسیالیستی ممکن بوده و نباید آن را به "روز محشر" حواله کرد و استقرار آن منوط به انتخاب آزادانه مردم و نیازمند پشتیبانی مردم است. پس بطریق اولی همین مردم او نه فقط طبقه کارگر، باید بتوانند علیه رژیم و برای آزادی و دموکراسی بجنگند و پیش از هر چیز به حیات استبداد آخوندی در کشور پایان دهند. نمی‌شود در سوسیالیسم به فاکتور "مردم" تکیه کرد و در مبارزه برای دموکراسی فقط به "طبقه کارگر" همین گیر و تناقض "راه کارگر" همانطور که قبالا اشاره کرده‌ام، در مورد مقوله "دولت آلترناتیو" نیز کاملا بچشم می‌خورد یعنی از یکطرف رفقای راه کارگر در برنامه خود از "دولت واقعا دموکراتیک و واقعا مردمی" صحبت میکنند که از طریق کسب آرای اکثریت در انتخابات عمومی برگزیده میشود و از طرف دیگر در مباحث وحدت، "دولت کارگری" را پیش میکشند که دولتی است که فقط از پشتیبانی کارگران برخوردار است. ما بر این باوریم و واقعیت زندگی هم اینرا نشان میدهد که ینت آلترناتیو صرفا کارگری - متشکل از کمونیستها و یا جریانهای سیاسی پیشاهنگ طبقه کارگر به تنهایی نمی‌تواند انقلاب ایران را علیه رژیم جمهوری اسلامی رهبری کرده و بطور انحصاری به قدرت رسیده و یا در فردای انقلاب حاز اکثریت آرای مردم در انتخابات آزاد باشد حتی اگر بنابه تعریف راه کارگر همه مزدبگیران را طبقه کارگر و اکثریت جامعه فرض کنیم. چنین نیرویی نمیتواند بطور یکپارچه از ینت یا چند جریان کارگری پشتیبانی کند. برنامه ما ینت برنامه انتقالی است که هدف اصلی اجتماعی‌اش برانداختن حاکمیت سرمایه بزرگ در عرصه‌های مختلف حیات جامعه ماست. این ینت ضرورت اساسی جنبش ماست که در چنین راستایی وسیعترین نیروهای انقلابی و مردمی اپوزیسیون متشکل شده و مبارزه برای سرنوشتی رژیم ارتجاعی را هرچه متحدانه‌تر به پیش برند. چنین آلترناتیوی ینت آلترناتیو دموکراتیک و مردمی است که خلا آن در جنبش ما هر روز بیشتر احساس میشود.

....

من در این نوشته‌ام مقاله رفیق شالکونی بطور کلی انتقاد کردم. اما در ینت نکته عمیقا با وی موافقم و آن جایست که او می‌گوید: برای اینکه روی اختلافات مضمونی متمرکز شویم و هسته اصلی اختلاف را دریابیم بهتر است سعی کنیم نظرات واقعی هر طرف را به درستی بفهمیم و بدفهمی‌هایی را که ممکن است از نظرات یکدیگر داشته باشیم، کنار بگذاریم. این حرف کاملا درستی است. فقط مشروط به آنکه واعظ غیر متعظ نباشیم و به آنچه می‌گوییم واقعا عمل کنیم.

فلسفه وحدت چیست ؟

برهان

نمایندگی خود را موظف و مکلف به انجام وحدت علیرغم اختلافات موجود نکرده بلکه همچنانکه در گزارشات به اعضای سازمان منعکس است، کمیته مرکزی ضمن برشمردن اختلافات موجود به هیئت نمایندگی خود ماموریت داده بود که با برگزاری جلسات مشترک با هیئت‌های نمایندگی دو سازمان دیکرماز عشق و دامنه این اختلافات یک ارزیابی ارائه دهد تا بر مبنای آن بتوان دریافت که آیا اختلافات در چارچوب یک حزب واحد می‌کنجد و میتوان بلافاصله کنکره وحدت را در دستور قرار داد یا خیر؟

همچنانکه وقوف بر وجود اختلافات نمی‌بایست مانع از تلاش و آزمون در جهت وحدت شود، این تمایل و تلاش در عین آگاهی بر اختلافات نیز نباید بمعنی تعهد به وحدت با وجود اختلافات اساسی فهمیده شود. آنهایی که به کلیه می‌گویند شما که از قدیم این اختلافات را می‌دانستید چرا موضوع وحدت را به پیش کشیدید؟ یا توقع دارند که به بهانه وجود اختلافات، تلاش و آزمون برای وحدت پرهیز می‌کردیم و یا چون در عین وقوف بر اختلافات دست به این تلاش زده‌ایم پس متعهد و موظف به وحدت باشیم، هر اختلافی و هرچه بادا باد!

یک چنین انتقادی هرچند که از علاقه به وحدت سرچشمه گرفته باشد، ابدا بر فلسفه این وحدت و شرایط یک وحدت بنیادی و پایدار مبتنی و منطبق نیست.

دومین نکته‌ای که در انتقاد از مسئولین راه کارگر بر آن تکیه میکنند این است که چرا کمیته مرکزی راه کارگر که ابتدا توافق حاصله روی برنامه اجرایی حکومت آترناتیو را برای وحدت کافی دانسته بود بعدا تغییر نظر داد و شرایط دیگری را بر آن افزود و بدین ترتیب توافق حاصله را به بن بست کشانید؟

اولا تغییر نظر حق هرکسی است هرکس ممکن است اشتباه بکند و حق دارد آن را اصلاح کند. ثانیاً چنانکه در اسناد موجود منعکس است، هنگام بحث در کمیسیون مشترک بمنظور تدقیق و تکمیل همان برنامه اجرایی که کلیت آن مورد قبول کمیته مرکزی راه کارگر هم قرار گرفته بود روشن شد که بر خلاف تصور اولیه هیئت نمایندگی و کمیته مرکزی راه کارگر توافق روی مضامین اجرایی برنامه‌نمایی از رفع اختلافات اساسی نبوده بلکه پرده‌ای بر آنها بوده است. قضیه به اینصورت است که در بحث‌های پیشین روی این موضوع که ما برای چگونه دولتی مبارزه میکنیم، این پندار یا این فرض و احتمال مطرح شده بود که نکند اختلافات ما در این زمینه، اساسا ترمینولوژیک است و اگر اصطلاحات را کنار بگذاریم و مضمونی را که در بطن آنهاست به بحث بگذاریم معلوم شود که همگی یک چیز می‌خواهیم برپایه چنین احتمالی اصطلاح "دولت کون" و یا هر ناه دیگری بر دولت مورد نظر کنار گذاشته شد و قرار شد که برنامه‌ای که دولت مورد نظر ما باید اجرا کند به بحث گذاشته شود. بر سر این برنامه توافق حاصل شد و کمیته مرکزی ما کلیات آن را تصویب کرد ولی خواستار تدقیق آن شد. در جریان بحث مشترک برای تدقیق اختلاف نظرهای بروز کرد که نشان داد مسائل اساسی کساکان بر سر جای خود هستند ما حزب کدام طبقه هستیم یعنی مضمون فعالیت ما چیست؟ آیا ما وظیفه سازماندهی مبارزه طبقاتی خرده‌بورژوازی را هم برعهده داریم؟ برنامه‌ای را که بر سرش توافق

در اظهار نظرهای مربوط به مسائل وحدت سه سازمان، برخی از رفقا بیش از هر چیز به کله‌گزاری و انتقاد از روشهای هیئت نمایندگی و کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی علاقه نشان می‌دهند. این رفقا مسئولین راه کارگر را به نقض توافقات و شرط‌گذاریهای بی‌مورد بمنظور مانع‌تراشی در راه وحدت متهم میکنند و تصویری نادرست ارائه میدهند که در یک طرف آن مسئولین راه کارگر ایستاده‌اند که مخالف وحدت‌اند، و در آن طرف مسئولین دو سازمان دیگر که موافق وحدت‌اند اما حقیقت این است که نه در اینطرف و نه در آنطرف عموما کسی با اصل وحدت مخالف نیست بلکه مسئله بر سر شرایط وحدت است. هیچکس نیست که وجود اختلافاتی را که در بنیانه مشترک نیز اعلام شده اند انکار کند. دسته‌ای از رفقا این اختلافات را اساسی نمی‌دانند و خواهان وحدت علیرغم این اختلافات اند. دسته دیگر این اختلافات را اساسی تلقی می‌کنند.

این‌ها فقط بیانگر اختلاف در نگرش به شرایط وحدت بلکه مهمتر از آن میانگر اختلاف در ارزیابی از اهمیت و جایگاه موضوعات مورد اختلاف، در هويت یک حزب و در دلیل وجودی و در استراتژی آن است.

در انتقاداتی که بر مسئولین راه کارگری میکنند عموما بر دو نکته تکیه دارند یکی اینکه: کنکره و نیز کمیته مرکزی راه کارگر از قدیم بر اختلافاتی که امروز بر آنها انکشت می‌گذارند واقف بوده و علیرغم آن حکم بر وحدت داده‌اند، پس چرا حالا آنچه را از پیش میدانستند و با وجود آن خواهان وحدت بودند به عنوان مانع وحدت بیان میکنند؟

این ایراد را کسانی می‌گیرند که در منطق خودشان علیرغم اختلافات موجود، وحدت می‌بایست صورت می‌گرفت اما به این رفقا باید یادآوری کرد که نه کنکره سازمان کارگران انقلابی و نه کمیته مرکزی آن مطلقا وحدت علیرغم اختلافات موجود را مدنظر نداشته‌اند. در قطعنامه مربوطه که در کنکره سازمان ما تصویب شده گفته میشود: "کنکره سازمان، کمیته مرکزی منتخب کنکره را موظف میکند که با طرح نقشه‌های لازم زمینه‌های وحدت حزبی را با جریاناتی که بتوانند حول کاریایه واحدی متحد شوند با آهنگی مناسب فراهم بیاورد. بدیهی است که در کام اول سازمان‌هایی که به لحاظ مبانی نظری و ایدئولوژیک بیشترین نزدیکی را با سازمان دارند مانند سازمان فدائی-ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران-شورای عالی مدنظر هستند" دیده میشود که حتی با دو سازمان مورد تاکید نیز وحدت به حصول یک کاریایه (پلاتفرم) واحد مشروط شده است و نه بی‌قید و شرط یا علیرغم اختلافات معلوم بر کنکره، کنکره ما کمیته مرکزی منتخب را بهیچوجه موظف به وحدت با دو سازمان دیگر نکرده است بلکه موظف به تلاش در این جهت بشرط رسیدن به توافق برپایه یک پلاتفرم مشترک کرده است. پس اگر کمیته مرکزی ما همانا به دلیل عدم حصول یک پلاتفرم مشترک بن بست مذاکرات وحدت را اعلام میکند نمیتوان آن را به تخطی از مصوبه کنکره متهم ساخت. وقوف کنکره ما بر اختلافات فی‌مابین حقیقت دارد اما اینکه کنکره حکم وحدت علیرغم این اختلافات را داده باشد حقیقت ندارد. ایضا درست است که کمیته مرکزی نیز از پیش بر این اختلافات آگاهی داشته است ولی هیئت

از طرف دیگر این ایده نیز بهیچوجه قابل دفاع نیست که تصمیم گیری در مورد مسائل اساسی مورد اختلاف به کنکره مشترک احاله شود. همه چیز را میتوان به کنکره مشترک سپرد بجز تعیین هویت و رسالت طبقاتی مان، و نوع دولتی که استقرارش فلسفه وجودیمان را توضیح میدهد هیچیک از ما بقصد جستجوی اصالت و رسالت نیست که میخواهد وحدت کند بلکه فرض اصالت و رسالت یگانه است که منطق وحدت را توضیح میدهد و نهایت بی اصولیتی است که اختلاف نظر در این دو مورد به رای کنکره مشترک گذاشته شود و اقلیت تابع اکثریت شود. به همین خاطر است که هیئت تمایندگی و کمیته مرکزی راه کارگر اعلام کرده اند که وجود توافق اولیه بر سر این دو موضوع پیش شرط حتمی برای فراخوان کنکره مشترک است و هر موضوع دیگری میتواند به تصمیم کنکره مشترک احاله شود. در همینجا باید تذکر دهم که مطلب غیظ آلود و نه چندان خالی از خصومتی که در آخرین پاراگراف نوشته رفیق امین از سازمان چریکهای فدائی خلق در نخستین بولتن آمده است، خالی از حقیقت و تعبیری در جهت دلخواه این رفیق است. ایشان با اشاره به اینکه راه کارگرها وحدت را مشروط به توافق در بندهای یاد شده کرده اند، عبارت "توافق" را "معنا" میکنند که گویا برای راه کارگرها "توافق به معنای رفع اختلاف است یعنی انصراف از نظر خود و پذیرش عقیده دیگر بدون اینکه به آن اعتقاد رسیده باشی." "وی این" معنا "ی من در آوردی را تفسیر هم میکند که گویا غرض از آن تقیه و دهن بند ایدئولوژیک زدن است و کونی که کسی چنین چیزی گفته باشد ادامه میدهد: "کسی که میگوید حرف امروز مرا بپذیر تا با تو وحدت کنم، فردا اگر زیر پوشش یک چتر حزبی واحد همه حرفهای او را تکرار نکنی ماخراج تصفییه و انشعاب... قتها راه علاج است. تمایل به توافق نظری نشانه بارز عدم تفاهم در مناسبات و همان حیات تشکیلاتی است. بستر بزرگترین دیکتاتور مآبی جزئی و نماد امحاء دموکراسی درونی حزب سیاسی است...."

آنچه محرز است این است که اتهام زنی و کوشش برای مسموم کردن جو، کمکی به روشن شدن مسائل نمیکند. شرط اول دموکرات بودن و احترام به نظر دیگران، عدم تحریف نظراتشان و پایبندی به حقیقت است. و حقیقت در این مورد آن است که از نظر مسئولین راه کارگر، "معنای" اینکه شرط وحدت توافق در دو مسئله یاد شده است، این نبوده و نیست که بیانید سازش کنید تقیه کنید و نظر ما را بپذیرید تا با شما وحدت کنیم بلکه این بوده و هست که: آن چتر حزبی واحد که میتواند ما را با هر نیروی دیگری در زیر پوشش خود بگیرد، حزب طبقه کارگر بودن (و مبارزه طبقاتی خرده بورژوازی را سازمان ندادن او نیز مبارزه برای حاکمیت طبقات کارگر و زحمتکش) و نه یک جبهه خلقی علیه استبداد و سرمایه بزرگ وابسته است. ننکفته ایم و نمی گوییم بیانید روی این دو شرط توافق کنیم. گفته ایم و می گوییم: اینها پیش شرطهای ما برای وحدت اند. اینها تعریف حزب مورد نظر ما هستند پس تنوع نظری درون حزبی نمیتواند شامل این موارد شود. اگر این توافق حاصل است، وحدت کنیم، اگر نیست، نمیکنیم. موضوع به همین روشنی است. چنین توافقی در سطح هیئت های مذاکره کننده وجود نداشت. تداوم مباحثات در سطح اعضا معلوم خواهد کرد که آیا چنین توافقی در پیکره های سه جریان وجود دارد یا خیر. و تکلیف تلاشهایی که برای وحدت صورت گرفت روشن خواهد شد.

داریم دولتی با کدام ترکیب طبقاتی میتوانند به اجرا درآورد؟ عبارت دیگر ما در راه به قدرت رسیدن کدام بلوک طبقاتی مبارزه میکنیم؟ پاسخ به این سئوالات هویت حزبی، و خط استراتژیک فعالیت ما را روشن میکند. رفقانی که توافق بر سر مضامین برنامه ای را برای وحدت حزبی کافی میدانند، اشتباه میکنند زیرا روزی که اجرای چنین برنامه ای در دستور قرار بگیرد هنوز فرا نرسیده و مربوط به آینده ای نامعلوم است. حال آنکه مبارزه برای شکل گیری آن بلوک طبقاتی که میخواهیم به قدرت برسد و چنین برنامه ای را اجرا کند مشغله نقد و مسئله همین امروز ماست. چگونه میتوان به استحکام وحدتی امید بست که پایه اش توافق بر روی یک برنامه واحد است. بولی در فعالیت عملی و در راستای استراتژیک چنین برنامه ای، عده ای برای حاکمیت بلوکی از طبقات کارگر و زحمتکش مبارزه میکنند و عده ای دیگر برای حاکمیت "بلوکی از طبقات" البته به رهبری طبقه کارگر! و وقتی مضمون فعالیت واحد و استراتژی طبقاتی واحدی وجود نداشته باشد چگونه میتوان وحدت کرد. چنین وحدتی چه خاصیتی میتواند داشته باشد و چقدر میتواند دوام بیاورد؟

اینکه کمیته مرکزی ما توافق روی مضامین برنامه ای را کافی برای وحدت دانسته بود یک اشتباه بود. آنچه که تحت عنوان دکده کردن ترمه های رمززدانی از اصطلاحات صورت گرفت، نه فقط چشم پوشی از "نام" دولتی که برای آن مبارزه می کنیم بلکه مسکوت گذاشتن مضمون طبقاتی آن بود. میتوان از انتخاب "نام" برای این دولت فعلا صرف نظر کرد بولی نمیتوان ترکیب طبقاتی آن را مسکوت گذاشت. این دو خیلی با هم فرق دارند و کمیته مرکزی ما متوجه آن شد و اشتباهش را با قید اینکه ترکیب طبقاتی دولتی که میتواند مجری برنامه مورد توافق باشد باید صراحت یابد اصلاح کرد. نظرات منعکس در بیانیه مشترک و در همین بولتنها هم گواه آنند که اختلافات اساسی نه در "اصطلاحات" بلکه در نظرگاههای طبقاتی و سیاسی ما هستند. به همین دلیل اگر بجای انتقادی بر کمیته مرکزی ما باشد در این است که چرا مسکوت گذاشتن مضمون طبقاتی دولت جایگزین را با چشم پوشی از ذکر نام آن یکی گرفت و توافق روی مطالبات برنامه ای را کافی دانست، و نه در این که چرا این خطای خود را تصحیح کرد.

در وجود این اختلافات، حالا دیگر هیچکس بحثی ندارد. بحث بر سر این است که وحدت با وجود این اختلافات آری یا نه؟ کسانی که به این سئوال جواب مثبت میدهند به گمان من بر دو دسته اند. دسته دسته ای که این اختلافات را پایه ای نمیدانند و دسته ای که علیرغم پایه ای دانستن این اختلافات، بخاطر برخی ملاحظات سیاسی برای مایوس نکردن مشتاقان وحدت چپ و یا بخاطر مصلحت جوئیهای مقطعی و حسابهای تشکیلاتی بر وحدت در عین اختلافات موجود پای می فشارند. دسته اول باید به این سئوال پاسخی ارائه دهد که اگر مسائلی چون "سازماندهی کدام طبقه؟" و "مبارزه برای حاکمیت کدام طبقات؟"، مسائل پایه ای و اصولی نیستند، پس هویت و رسالت یک حزب توسط کدام مبانی و اصول تعیین میشود؟ به رفقانی از دسته دوم که نگران مایوس شدن مشتاقان وحدت چپ یا نیشخند بدخواهان هستند باید گفت که آنچه جنبش کارگری و کمونیستی بدان احتیاجی ندارد و از آن زیان هم خواهد دید، امید آفرینی های بی پشتوانه و ظاهرسازی های توخالی است. خدمات سیاسی و روانی یک انشعاب ناشی از وحدت شکننده و سست، بمراتب بیشتر از سرنگرفتن چنین وحدتی است. همانطور که انصراف در دوره نامزدی بمراتب بهتر از طلاق در فردای یک ازدواج سرسری از روی هوس یا مصلحتی است.